

سال هشتم، شماره نود و دوم

رفیع کمان

مخصوص افضل و نوجوانان



Ketabton.com

به آینده های دور امید و رهستیم.

سرطان ۱۳۸۲ ش

ربيع الثاني ۱۴۲۴ق

جولائی ۲۰۰۳

پیشنهادی
و شکری
چوراں پیش
ز کوارڈ اور داں

پیشہ مارے

نہ تو نہ کریں

دو طن کل
ای اهلکه را میدار شہ
خوب او خیال را تار شہ
لی چھر تو نونہ بیدار شہ
ینک لکھتا اور ینک کردار شہ
ہر اخیر کپڑی ہو پیشہ
مصنون ولولو چھوڑی
دینوونکی احترام کرہ
کران ہمیشہ یہ مور اور پلا ر شہ



Rangeen Kaman

(The Rainbow) is published monthly for Afghan children and youths with particular focus on Islamic, informative and social education related topics. The magazine aims to promote the readers' level of knowledge and disseminate peace and reconciliation messages in the Afghan society.

Reader's contributions are the strength of this magazine.

در این شماره میخوانید

۴	بیان مسایل اسلامی
۵	محمد «ص» در شیرخوارگی...
۷	قصه های من و پدرکلامم
۹	او سپنه خورونکی مورک
۱۴	جواری بریان
۱۶	بانیچغ
۱۹	په زړه پوري کيسې
۲۵	راز کلبه، جنگلی
۲۸	گرک و هفت بزغاله

آنور په زړه پوري مطالب

ماه نامه، رنگین کمان انعکاس
دهنده **مسئلہ اسلامی**
آموزشی، تربیتی و انکشافی
بوده، هدف از نشر آن بلند بردن
سطح دانش و رسانیدن پیام صلح
و آرامش برای اطفال و
نوجوانان در داخل و خارج
افغانستان عزیز میباشد. همکاری
خواسته گان گرامی قوت قلب
مجله است.

در رنگین کمان میاشتني د اسلامي،
آموزشي، تربيوسي او انکشافي
مسايلو منعڪسوونکي ده. د
خپرييدو هدف يې د گران افغانستان
په دنه او بهر کې د ماشومانو او
تنکيو خوانانو د پوهې د سطحي
لوروالې او هفوئي ته د سولې او
آرامي د پيغام رسول دي.
درنو لوستونکو همکاري مجلې ته
د زړه داد ورسي.

رنگین کمان مخصوص اطفال و نوجوانان

مؤسس: راز محمد دليلي

تحت نظر:

صاحب امتياز:

مدير مسؤول:

كمپيوتر ديزاينر:

گرافيست:

سال تأسیس:

آدرس پشاور:

: هيئت تحرير

: بنیاد انکشافی حکیم سنانی SDF، انسٹیتوت تعلیمی و آموزشی سنانی،

: حفیظه «سائی»

: سيف الله «زماني»

: لطیف احمد «غفوری»

: ۱۳۷۳ هـ. ش

: خانه، نمبر F-10/A، رحمان بابا رود، یونیورستی

: تاؤن، پشاور، پاکستان.

شماره های تیلفون :

پست الکترونیکی با : E-Mail

: G.P.O. Box # 73 :

آدرس دفتر کابل:

: کوچه جرمن کلب، چار راهی حاجی یعقوب، شهرنو

: تیلفون: ۳۲۴۷۴

: تیلفون: ۹۲۰۱۸۳۱ - ۸۴۲۱۶۵

: تیلفون: ۹۲۰۱۸۳۱ - ۵۷۰۱۸۳۱ - ۹۲۰۹۱ - ۹۲۰۹۱

پست بکس :

: آدرس دفتر هرات:

: با غجه شغال، جاده، مخابرات، شهرهرات

: تیلفون: ۲۲۴۶۲۷

: شماره ۱۰۰۰۰ :

: تیفراز

Web Site: <http://www.sanayee.org>

یادداشت همیت تحریر



به همدیگر نزدیکی و دوستی نمائید

سلام! اطفال و نوجوانان عزیز!

اخلاق خوب سرمایه، قدرت، کامیابی، اقبال و بهترین دارائی می باشد که انسان ها درین دنیا می توانند داشته باشند شما نمیتوانید با مال و ثروت مردم را از خود راضی نگهدارید اما با اخلاق نیکو و رویه، شایسته و بهتر می توانید آن ها را متوجه خود ساخته و راضی نگهدارید. اگر عاقلانه فکر کنید، با ادب و تربیه علم و کمال را نیز کسب می نمائید. پس اطفال و نوجوانان عزیز! از همین حال در کوشش و تلاش باشید تا با گفتن کلمات زشت و یا حرکات ناپسندیده کسی را از خود آزده نساخته مخصوصاً بزرگان، پدر، مادر و دوستان تان را زیرا موفقیت انسان در پیوستن و اتحاد است نه در دوری و نفاق.

به امید آینده های روشن زنده گی هر کدام شما.



نیام خداوند جهان

شکرگوئم برخداي جهان

آنکه ما را اعطاء نمود زبان

آنکه پيوند داد دلها را

آنکه دشت آفرید و دريا را

سترن يا سمن و سبنيل را

آنکه زيبا نمود رخگل را

ماهتاب و آفتاب تابان را

آنکه برف آفرید و باان را

آنکه مارا نهاد انسان نام

آنکه مارا کتاب داد و پيام

شکرگوئيم و رحمتش خوانيم

پس همه قدر نحتمش دایم

ارسالی: زهراء محمد نادر شاهزاده صفت چهارم دال بیمه ملله جلالی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

پیان مسایل اسلامی

رکاز

پیوسته به کذشته

میشود. در همان سالی که روزه بر مسلمانان فرض گشت، پیامبر(ص) حکم ادائی صدقه فطر را نیز صادر فرمود.

حکمت و فواید صدقه فطر:

کسیکه در رمضان المبارک روزه می گیرد تا حد توان خویش می کوشد که احترام ماه رمضان را بنماید و حدود، آداب و شرایط آنرا که شریعت به اهتمام آن تاکید ورزیده کاملاً مراعات کند، با آنهم کوتاهی هایی از انسان بصورت شعوری و غیر شعوری سر می زند.

یکی از حکمت هایی صدقه فطر آنست که انسان با آمادگی قلبی حاضر میشود از مال خویش در راه خدا خرج کند تا تلاقی آن کوتاهی ها صورت گرفته و روزه در محضر خداوند متعال شرف قبول یابد. بر علاوه یک حکمت و مصلحت در دادن صدقه فطر هنگام عید این هم است که افراد نادار و فقیر جامعه نیز با اطمینان و فراغ ضروریات خوردن، نوشیدن و پوشیدن خویش را تکمیل کنند و مانند سایر مسلمانان به عیدگاه ها حاضر گردند تا اجتماع عیدگاه ها بزرگ باشد و با کثرت تعداد، شأن و شوکت مسلمانان برملا گردد.

ادامه دارد

منظور از رکاز مواد دفن شده در زمین و معدنیات میباشد و به علت پوشیده بودن در زیر زمین بنام رکاز یاد میگردد.

۱ - از جنس دفن شده یی که بدست آید خمس آن «۱/۵ حصه» حق بیت المال است. در حدیث آمده است که : یعنی در جنس دفن شده ۱/۵ حصه واجب است.

۲ - در چیزهایی که از معادن استخراج میگردد خواه آهن باشد یا سایر فلزات یا طلا یا نقره وغیره و یا اشیای جامد در همه ۱/۵ حصه حق بیت المال بوده و ۴/۵ حصه، باقی مانده حق مالک معدن است.

۳ - در اشیایی که از زمین کشیده شده اما با انداختن در آتش نرم نمی گردند مانند جواهرات وغیره بیت المال هیچ حقی ندارد. همچنان در اشیای رقیق مانند تیل، پترول وغیره نیز دادن چیزی به بیت المال واجب نمی باشد.

صدقه فطر:

فطر در لغت به معنی کشودن روزه است و معنای صدقه، فطر صدقه، روزه کشودن میباشد. در اصطلاح صدقه، فطر عبارت از آن صدقه، واجب است که در پایان رمضان و کشودن روزه دادن

سالنامه ادبی و انسانی

پیوسته به گذشته

مأخذ : سرگذشت یتیم جاوید - ترجمه : محمد شوکت التونی - به قلم : استاد صلاح الدین سلجوqi

پادشاه حبشه نوشت که فیل معروف خود (محمد) را که بمثل آن بعالیم به بزرگی و قوت فیلی نبود باو بفرستد تا باین حمله مشارکت کند. میگویند در هر جنگی که این فیل (محمد) شرکت میکرد، معنویات لشکر حریف را در هم میشکست و بهر بنا که روی می آورد آنرا مانند ورق پاره ای از هم میدراند، و نجاشی نیز حسب درخواست ابرهه، فیل مذکور را به او فرستاد، و ابرهه در رأس یک فوج بزرگ فیل ها، با افواج سواره و پیاده که مکه مثل آنرا ندیده بود حرکت نمود.

وقتیکه ابرهه با لشکر خود بنواحی مکه رسید، بفوج خود امر غارت اموال و موashi را داد، که از آنجله شترهای عبدالطلب را ریودند. عبدالطلب به «نفیل بن حبیب خشمی» که از همراهان ابرهه و دوست عبدالطلب بود پیغامی فرستاد که او زمینه را برای ملاقات عبدالطلب و ابرهه مهیا کند، و حینیکه این دو مرد باهم ملاقات نمودند، هر دو نخوت و کبریا و گردن افراشته خود را محافظه کردند، زیرا ابرهه با لشکر و فیل ها و قوت خود مینازید و عبدالطلب به ایمان و شخصیت و شجاعت خود افتخار داشت. در ینوقت نفیل مهر سکوت را شکستاورد و گفت: «ای پادشاه! اینک نزد تو کسی است که او سردار عرب و بهترین و شریف ترین ایشان است، از کسی نمی هراسد و همیشه شب و روز را وقف مردم کرده و خوان او برهمنگان عام است، بشنو که چه میگوید و او را اکرام کن و احترام نمای!»

ابرهه بکمال مبارکات گفت: «چه میخواهی ای سردار عرب؟»

ادامه دارد

و باز آمنه به محمد از جد او عبدالطلب اطلاعاتی میداد که چطور قوم او را بریاست خود بعد از برادر او هاشم برگزیدند. او مردی بود که سخن ترین مردم عرب محسوب میشد و آرزو های بلندی را بقوم خود در سر می پرورید و دور ترین شخصی بود از فتنه و فساد اخلاقی، و شخصی بود که احترام هر کس را جلب میکرد.

سخاوت زیاد اومال او را از کف او بروان برده بود، ولی عزت و کرامت او در بین اقوام عرب و شاهان ایشان خیلی بلند و بزرگ بود، و باز آمنه به محمد از واقعات عبدالطلب با ابرهه حبشه که مین را زیر تصرف آورده بود و او در مین معبدی بنا کرده بود که میخواست آنرا حریف کعبه بسازد و آنرا از رخام سفید و سرخ و زرد و سیاه ساخته بود و آنرا بزر و سیم تجلی و بجواهر مرصع نموده بود و بر دروازه های آن لوحها و میخهای زر خالص زده و فاصله، بین آن لوحها را بجواهر مزین کرده بود و بر روی دروازه یکدانه یا قوت بزرگی را نصب نموده بود و برای این معبد خود خدمتگارها مقرر نموده بود.

میگویند که بدیوارهای این معبد بدرجه، مشک می مالیدند که جواهر زیر آن پنهان میگردید. ابرهه مردم را دعوت میکرد که باز معبد حج و طواف نمایند. که مردم در اول قبول کردن و بعد از آن آنرا ترک نمودند و بطرف کعبه روی نیاز آوردن. که اینکار موجب غضب ابرهه شد و قسم یاد کرد که باید کعبه را ویران نماید و سنگ سنگ آنرا از هم جدا کند و هم ابرهه به نجاشی



بچوایند و دانند

دافتار: پنجم هر ماه ۱۳۴۱ هجری تائیس شده با بانک ملی افغانستان

وقتیکه ساخت در افغانستان ۲۱ بجھه نیم شب باشد:

- ۱ - در پاکستان ۲۱ بجھه و .۳ دقیقه شمر
- ۲ - در تاجیکستان ۲۱ و .۳ دقیقه شمر
- ۳ - در چین ۲ بجھه و .۳ دقیقه صبح
- ۴ - در جاپان ۲ بجھه و .۳ دقیقه شر
- ۵ - در عراق .۱ بجھه و .۳ دقیقه شر
- ۶ - در ترکیه ۹ بجھه و .۳ دقیقه شر
- ۷ - در آلمان ۸ بجھه و .۳ دقیقه شام
- ۸ - در ایتالیا ۸ بجھه و .۳ دقیقه شام

- ۹ - در امریکا ۲ بجھه و .۳ دقیقه روز
- ۱۰ - در روسیه ۸ بجھه و .۳ دقیقه شام
- ۱۱ - در هند ۱ بجھه و .۳ دقیقه شام
- ۱۲ - در عربستان .۱ بجھه و .۳ دقیقه شر.

آیا میدانید!

- * سنگ بقمه یگانه حیوان است که دندان ندارد.
- * اطفاییه برای اولین بار در کشور ایتالیا به کار شروع کرد.

ادب :

ادب رعلت بمعنی فرنگی ، دانش ، معرفت ، روش پسندیده ، خوبی خوش بودن است که جمع آن آداب می شود .
ارسالی : لیسا عمری

بانک های افغانستان:

دافتار: پنجم هر ماه ۱۳۴۱

بانک ملی افغان

پستی تجاری بانک

بانک رهنی و تعمیرات

بانک انکشاف صادرات

بانک انکشاف زراعی

دافتار: پنجم هیئت بانک مرکزی
دادارد .

بانک ملی افغان ، پستی تجاری بانک و بانک
انکشاف صادرات بانک های تجاری اند.

قصه های من و پدر کلام

خدمتگار فرمانبردار

من و پدر کلام روی اتاق ورزشی قصر، دو تا دستکش مخصوص بوکس بازی و یک زنگ مسابقه را پیدا کردیم. خدمتگاری هم در همان اتاق به پاک کاری جامهای قهرمانی (کپ، مدال قهرمانی) مشغول بود. من و پدر کلام به این فکر افتادیم که یک مسابقه بوکس برگزار کنیم.



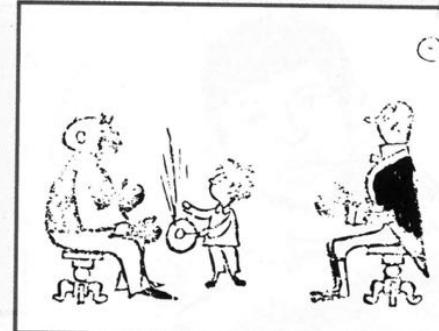
پدر کلام مثل
قهرمانان بوکس
میزد و خیزخیز
می زد که در
همین اثنا
خدمتگار مشتی

به سینه، پدر کلام زد و سر پدر کلام گیج رفت و به
زمین افتاد.

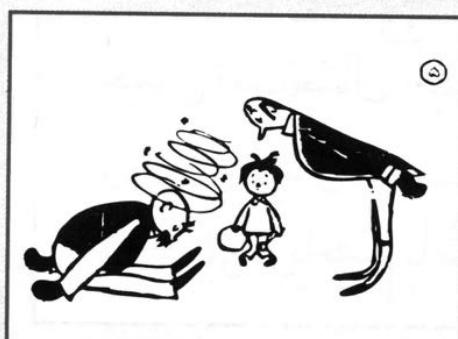


پدر کلام
خدمتگار را صدا
زد و گفت:
بیایید، یک جفت
از این دستکشها
را در دستهای
خود کنید تا مسابقه، بوکس بدھیم.

خدمتگار فرمانبردار آمد و دستکش‌ها را در



دستهای خود کرد.
بعد هم به پدر
کلام تعظیمی کرد
و گفت: آماده
هستم جناب.



خدمتگار به
پدر کلام
تعظیمی کرد و
تا ده شمرد بعداً
گفت: ببخشید
صاحب! من برنده
شدم!



خدمتگار این
را گفت و باز هم
تعظیمی کرد و
دوباره به کار
خود مشغول
شد.



من هم زنگ را برداشته ریفری شدم و زنگ زدم تا هر
دو به مسابقه آغاز
کنند هر دو شروع
کردن به بوکس
بازی.

آب، آبروی طبیعت است

پنجه های کوکه مخصوص رف نمکنند



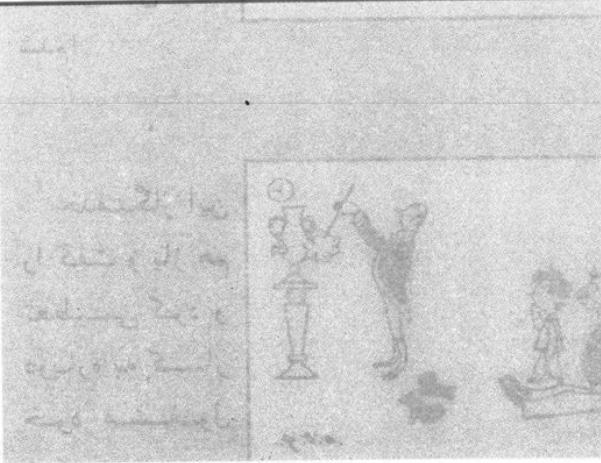
۴ حصه کره زمین را آب و یک حصه آزما
خشک تخلیل میدهد. لزجیده آب با سکه روی
زمین را احتوا نموده قسمت زیاد آن را آب
شور ابخار تخلیل داده و سه صد آن ابهاي
شیرین و قابل استفاده است که در یار، چشم،
کاريزهای، چاههای و جویهای میباشد.

آب



حیثیت پهلوگ

حين استعمال آب از زیاده
رویی بپر همیزید آر در
کنار دریاهم باشید.



او سپنە خۇرونگى مۇرىك

ولار، له سلام او احوال پۇښتىنى خخە و روستە يى وویل: «راغلى يىم چى ھەفە خېلە او سپنە يوسم.»

ھە دوست يى ھەفە تە لومىرى دىرىبىنە هەر كلى و وايد، خېل كور تە يى دىننە كېر، ھلتە يى ورتە وویل: «گىرانە دوستە! دىرى افسوس كوم، خواصلى حىقىقت دادى چى ستا امانت او سپنە مى دانبار د خونى پە بۇھ كونج كى ايىنى وە، خونى تە مى كولپ ھەم اچولى و او د ھەفي لە خونىدى ساتنى خخە دادە وەم، بۇھ ورخ چى زەد خە كار لە پارە د انبار خونى تە ورنىتۇم، نۇ خېر شوم چى دغە. نىزە كى يۇمۇرك ھەم و، دا چى دېرە مودە انبار د خونى دروازە تېلى او خوک ھلتە نە ورتىل، مۇرەك ھەم وخت غىnimت كىلى او پە دغە مودە كى يى تولە او سپنە خۈرلە وە. ما لە دى املە دىرى افسوس و كېر او خواشىنى شوم، خوهىش مى نشو كولى او كومە چارە مى نە لىدەلە. زە تاسو تە دېر خجالت يى چى پە دې حال مو خېروم.»

سۇداگر پۇھ شو چى دوست او ملگىرى يى غوارى خېل ترسە كېرى خيانەت تە بۇھ بەنانە پالىمە جورە كېرى. ھەفە فكرو كېر چى لە دغسى بىدذا تە او بىھىمە سېرى سىرە د حساب او كتاب خېرى ھېش گىتە نە لرى. باید، چى پە خەچل پىرى اقرار و كېرى. لە هەدى املە يى كوبىنىن و كېر چى خېل قەھر او غوسمە پە دېرە سىرە سىنە وزغىمى. نۇ خېلە حوصلە بى براابرە كېر، او پە نرمە لەھەجە بىھىمە سېرىي، ما هەم او رىدىلى دى چى د مۇرە.

كانو او سپنە دېرە خوبىرىي او پەھرخائى كى چى دا نرمە او گرمە مىرى پىدا كېرى، پە دېرە مىنە يى خورى. دى كى سىتاسى ھېش گناھ او قصور نىشتە. دا خوزما گناھ د چى او سپنە مى اخىستە او د مۇرە كانو فكىرمى نە كاوه.»

خاين ملگىرى او دوست چى د سۇداگر دا خواب او رىد، دېر خوشحالەش، لە ئاخان سىرە بى وویل: «دى بى عقلە خوربىتىا ھە د مۇرە كە كىسە باور و كېر، او سپنە مى خېلە كېر، رائە چى د بىھىمە مىلىمسىتىا بلنە ور كېرم، تر خۇ نومۇرى تە مى كلكە

پە پخوا زمانو كى سۇداگر انوبە پخېلە د جنس دا خىستەلە پارە تۇرۇھ يىدا و بىشارۇنوتە سفر كاوه، يو سۇداگر چى لېرە پانگە يى لرلە، غۇبىتىل يى د مالۇنۇراني سولولە پارە كومى خواتە سفر و كېرى، خۆمەخكى لە دى چى پە سفر ولاپشى، دا ھەد يى و كېر چى د احتىاطلە پارە خېلە خە پانگە پەھبىاد كى پېرىپەدى چى كە خىدai مە كەرە خە مال يى پەلارە كى غەلە لوبت كېرى، نۇچى رائىي بىرته دلتە پەھبىاد كى هەم خە پانگە ولرى.

خىنگە چى ھەفە پە دى نە پوهىدە سفر بە يى خومە اورىدىشى، او دا فكىر يى هەم كاوه لە بىل چاسىرە د نقدو پىسۇ امانت اىنسۇدەل هە خطر لرى، نو يى سل منه او سپنە واخىستەلە او د خېل يو دوست پە كور كى يى امانت كىسۇدە، چى كله لە سفر نە راستون شى ورخە بە يى بىرته و اخلى. سۇداگر لە ئاخان سىرە فكىر كاوه چى او سپنە لە دى املە هەم بىنە د چى وزن يى زيات او بىھى يى تېتىيە دە، او نە لىكە د خورا كى شىان توپە خىير كېرىي، ماتېرىي هەنە اوزىزىرىي هەنە او خىنگە چى د خېل دوست پە دېندارى او امانتدارى دادە و، دا خىمال او نظر بىھى فكىرسە.

او سپنە يى د خېل دوست پە كور كى كىسۇدە، لە كورە يى خداي پە امانىي واخىستە او لار. سفر بىھى يو كال او رىد شو، كله چى بىرته را وگرخىپ، ھەنور شىان او جنسونە يى هەم چى لە ئاخان سىرە را ورىي وو، بىنە بازار يى نە درلۇد او چانە اخىستەلە. او دا چى دا

وسپنە بىھى دېر دلورە شو ۋە، نۇ فكىر بىھى و كېر چى لومىرى باید ھەفە او سپنە چى د خېل دوست پە كور كى يى امانت اىنسۇ دە، خىنگە كېرى، تر خۇ چى ددى نور و جنسونو بازار يى لېنەشى.

سۇداگر د خېلى امانت اىنسۇ او سپنە د تىلاسە كولولپارە د خېل دوست كور تە ورغى. خۇ ھە دوست بى ورسە لاد مخە د خيانەت پە فكىر كىي و. او سپنە بىھى لا مەخكى تەرەخكى لە كورە لېرى پە بۇ خونىدى خائى كى پتىھا اىنسۇ دا وغۇبىتىل بى چى سۇداگر تە بىھى لە ور كولو خە خە غارە وغۇرىي. سۇداگر چى ھلتە



لس دولس کیلو وزن لری، هوا ته په پنجو کې پورته کړي. دا خه گډي ودې خبرې کوي؟»

سوداګر خواب ورکړ: داخوزما په نظر کومه د حیرانتیا خبره نه ده، په هغه بشار کې جې یو مورک سل منه او سپنه و خوری،



کارغه بې هم کولی شي چې ماشوم په پنجو کې هوا ته پورته کړي.»

د کور خاوند ته د دې خبرې په اوري دو معلومه شوه چې خبره په خه کې ده، کار همدي سوداګر کړي او د ده دروغوته بې بنه غابنې ماتونکي خواب ورکړ، نو یوژور ته کان بې و خور، پخپلو کړو پېښمانه شو، او خپل سوداګر دوست ته بې وویل: «پوه شوم، پوه شوم، ای وروه! ستا او سپنه مورک نه ده خورلۍ، ورشه زوی مې راوله او خپله او سپنه دې یوسه!»

میلمه خواب ورکړ: «زه هم پوه شوی یم چې کارغه دې زوی نه دی وری، او سپنه مې راکړه او زوی دې واخله. او په دې هم پوه شه چې ستاد رواغ له مانه لوی او سخت وو، څکه تاغوبنتل چې خیانت و کړي او زما حق و خورې، خوما چې دا بد کار و کړ او ته مې یوه شپه او ورئ نا آرامه کړي، دا یوازې ددې له پاره و چې غوبنتل مې په دې وسیله له تا خخه خپل حق تر لاسه کرم.»

نټجه:

دا کيسه مورته رابسيي چې په امانت کې خيانت کول دير ناوره کار دی، نه یوازې دا چې د امانت خيانت کونکي ګناهګار او دقيامت په ورئ ناوره د عمل په سزا رسېږي. په دنيا کې هم دا بد عمل د شخص ټولنیز اعتبار، او د دوستي او خپلوي هر دول اړبکې ختموي او نتيجه بې سخته پېښمانی او خجالت دی.

دوستي ثابته شي او که په زره کې خه شک ورغلې وي، چې هغه هم له مينځه ولارشي. «نو سوداګر دوست ته بې په تینګه وویل: «دا دېره موده و شوہ چې سره نه مودي ليدلي، هيله کوم همدان شپه زما ميلمه شي.»

سوداګر وویل: «ستاسي له مهربانې خخه دېره منه کوم، نن شپه یو دېره ضروري کار لرم، سبا غرمه به دې خامخا ميلمه شم.»

له هغه سره بې په دېره مينه د خدای په امانی لاس ورکړ او ورڅخه رخصت شو. کله چې له کوره را ووت د دروازې ترڅنګ بې د هغه دوست ماشوم زوی په لوبيو بوخت و، هغه بې په غېړ کې وينو او خپل کورته بې راوست. خپلې ميرمنې ته بې وسپاره چې دا ماشوم تر سبا شپې پورې په دېري مهربانې وساته. سبا چې غرمه نبردي شوه، سوداګر د خپل دوست کورته وراغي.

د کور خاوند چې د خپل ماشوم زوی د ورکيدلو له امله دير خواشيني او انديشمن شوی، سوداګر ته بې عذر و کړ، وې ويل: «گرانه ميلمه! زما عذر و منه، خرنګه چې پرون مې کوچنې زوی ورک شوی دی، اوله تيرې شپې نه مې تراوسه پورې ورپسې دا تبول بشار لتيولې دی، خوهيش پته بې راته و نه لګیده، دا چې دېر پريشانه او سر ګردانه يم، ستا ميلمه پالنه نشم کولی.»

سوداګر ورته وویل: آيا ستا ماشوم هلك نه و؟

- د کور خاوند وویل: هو، ؤ.

- کميس بې ليکې ليکې او تور واسکت بې په غاره نه و؟
تيله داره خولې بې په سر نه ود؟
هو، هو، همداسي ود.

تور پر توګ او بونان بې په پښونه وو؟

د کور خاوند په دېري بې صبرې وویل: «هو، همداسي وو،
لكه ته چې بې وايې. چېري دې هغه ولید؟»

سوداګر وویل: «پرون چې زه ستا له کوره وو تم، کله چې د کوڅې سرته ورسیدم و مې ليدل چې یو تور کارغه په همدي نښو نښانو یو هلك په خپلو پنجو کې و نیوا او والوت. زه فکر کوم چې هغه کارغه په پنجو کې نهولې هلك به ستازوی و...»

د کور خاوند په دېره قهريدلې لهجه پري غږ کړ: «ای ليونيه او ناپوهه! ته داسي ناشونې او محال خبرې خله کوي؟ دا خنګه په خپل دو مره لوبيالي داسي بې سره دروغ وايې؟ د کارغه خو خپل تبول وزن یو یا دوه کيلو دې، هغه به خنګه داسي هلك چې

اگر گرسنه هستید این صفحه را نخوانید!

مهناز جلال زی ولد شیر اعظم جلال زی باشندۀ
ولسوالی چپلهار ولايت ننگرهار مى گويد که غذا
های افغانی را دوست دارد.



پلو، چلو، سبزی چلو و یاقوت چلو

پلو: برنج که رنگ داشته و گوشت یخنی در زیر آن
باشد.

چلو: برنج دم کرده به رنگ سفید.

سبزی چلو: سبزی به همراه چلو سفید که در شب
های نوروز نوش جان می کنم.

یاقوت چلو: قورمه بادنجان رومی با چلو دم
داده شده را یاقوت چلو می گویند.

کباب تندوري: گوسفند پاک کرده شده را
در تندور پائین نموده سر تندور را بسته
می کنند تا آهسته، آهسته در مدت ۲
الی ۴ ساعت پخته شود.

کباب چوپان: این کباب مخصوص چوپان ها است که در دشت و صحراء سفر می کنند. آن ها همینکه میل به
خوردن گوشت پیدا کردند گوسفند را ذبح کرده پوست می کنند بعداً در سیخ یا چوب در کشیده نمک زده و زمین
را کنده مثل اجاق آماده می سازند و گوشت را کباب نموده می خورند.

لرپ خورک و متبل خورک



خواهر گرامی اسماء جان همت شاگرد صنف نهم(ب) مکتب
البنات المونات شعر ارسالی ات بنام راز وحدت رسید آن را
در همین شماره بخوان از همکاری ات منون هستیم. به
انتظار نامه های بعدی موفق و سرفراز باشید.

شازیه جان دقیقی از لیسه نسوان خیرخانه مینه!
سلام! از ارسال نامه یک جهان تشکر ازین که فکاهی
تکراری بود از نشر باز ماند به انتظار همکاری های بعدی
صندوق پوستی رنگین کمان در مکتب شماست از دوستان
تان نیز بخواهید برای ما نامه و مطلب ارسال دارند.

آرزو جان!
سلام! مقاله بهار را گرفتیم به انتظار نامه های بعدی. اما
کوشش کن آدرس مکمل ات را بنویسی.



همکار و علاقمند گرامی خالد
جان محمد انور خان!
سلام! به انتظار همکاری های
بعدی ات لطفاً به علاوه، مطلب
قابل نشر نام مکتب و آدرس ات
را هم بنویس موفق و کامیاب
باشی.

چیستان: آن چیست که کوهش سنگ نداره، دریايش آب نداره، جنگلش درخت نداره و زمینش مردم نداره.

چیستان

رنگین کمان

خواهر گرامی لیلاجان (احمد) شاگرد صنف پنجم لیسه
رحمان مینه شهر کابل!
سلام! نامه، شما را از صندوق پستی رنگین کمان در
مکتب گرفتیم. فکاهی تکراری بود، به انتظار نامه های
بعدی خداوند به همراه تان باد. موفق و کامیاب باشید.

خواهر گرامی ناجیه جان شاگرد صنف هفتم دال لیسه
نسوان رحمن مینه، شهر کابل!
سلام! نامه، شما را از طریق صندوق پستی رنگین کمان در
مکتب گرفتیم. تشکر. در پناه خداوند(ج) باشید انتظار
همکاری های بعدی را داریم.

خواهر گرامی نگینه جان بنت محیوب خان شاگرد صنف
چهارم لیسه سوریا!
سلام! جواب معما را گرفتیم. اما بسیار ناوقت. به انتظار
همکاری های بعدی. کامیاب باشید.

خواهر گرامی مسیحه جان (اقبال) شاگرد صنف دوم(ب)
مکتب سعدیه در شهر پشاور پاکستان!
سلام!
فکاهی ارسالی را گرفتم. به انتظار نامه های بعدی در حفظ
و امان خداوند(ج) بوده کامیاب و سرفراز باشید.

★ خواهر گرامی حسینه جان درویش از لیسه، نمر ۱۲ خیرخانه
مینه!

سلام!

اولين کسيكه به فضا رفت يوري گاگارين نام داشت و از
کشور روسیه بود. به انتظار همکاری های بعدی است.

★ خواهر گرامی عالیه جان عزیزا!

سلام! مقاله صلح را گرفتیم. واقعاً خوب نوشته بودی
تشکر. به انتظار نامه های بعدی.

★ خواهر گرامی مژگان جان شهاب از شهر کابل!

سلام! از علاقه مندی ات به رنگین کمان تشکر. سوالات
مشکل طرح نموده بودی. سوالات آسان ارسال کن تا ما
جواب بدھیم تشکر. وقت به ما یاری نمیکند تا تحقیق و
مطالعه کنیم. موفق باشی.

★ خواهر عزیز دیبا جان شیرزی!

سلام! به انتظاریم تا چشم ما باز هم به دیدن نامه های بعدی
روشن شود. موفق باشید.

★ مرسل جان بنت محمد عاقل خان!

سلام! مقاله، معلم را گرفتیم باز هم بنویس، تشکر.

★ خواهر گرامی نظیفه جان!

سلام! فکاهی ارسالی تکراری بود. تشکر باز هم نامه
بنویس و مطلب ارسال کن.

★ خواهر گرامی زحل جان (امینی) بنت محب الله خان از
لیسه، نمر ۱۲!

سلام! مقاله صلح رسید، ممنون. به همکاری ات ادامه بده،
موفق باشی.

★ خواهر گرامی فاضله جان شاگرد صنف ۷ ب لیسه، نمر ۱۲



خیر خانه مینه!
نامه ات را گرفتیم تشکر.

★ احمد روئین جان و احمد فردوس
جان از صنف ۸ لیسه، امانی
کابل!

سلام! پست کارت های مقبول
رسید. عکس نام نداشت موفق و
کامیاب باشید.

★ همکار همیشگی ما سید اسلام الدین (عرفان اندرابی) از
لیسه، عالی غلام حیدر خان!

سلام! خط بسیار مقبول داری از نامه ات تشکر. در آینده
باز هم برای ما بنویس در حفظ و پناه خداوند باشی.

از ارسال نامه ها و مطالب شما دوستان
گرامی دنیا، دنیا سپاس داریم. در حفظ و
پناه خالق عالم باشید.

پایان

ضرب المثل ها

- * ترخه خوره، خوترخه مه وابه
- * د ظلم کاسه نسکوره ۵۵.
- * خپل عمل د لاری مل

گفتهء طلائی
ناچارم ورزش کنم و
اگر نه عقل من فاسد
خواهد شد.
(تولستوی)

گفتهء طلائی
هیچ چیزی بر صحت انسان
بیشتر از آن صدمه نمیزند که
غذا ها را پشت به پشت
�ورد.
(ابوعلى سیناى بلخى)



آهسته برو، همیشه برو



پایان شب سیاه صبح سفید.

جواری بریان

آغا ببر جواری

آغا بخور جواری

شنه پردازه اش

کاکل ناشانه اش

کشته نمود زمین

جلوه هفر دانه اش

آغا ببر جواری

آغا بخور جواری

بر سرا تشن گزار

شته مرواری وار

ناکه ترقس کنه

چنه شود پخته وار

آغا ببر جواری

آغا بخور جواری

مزه دان جواری

باب دندان جواری

واه، واه بریان جواری

آغا ببر جواری

آغا بخور جواری

پشت آب رفته بیل مگیر

نیمه از ترس پشک

کباب فروش با صدای بلند فریاد می زد: اینه بادرنگ کباب، بادرنگ، بادرنگ طفلی که از پیش کباب فروش تیر می شد گفت: کاکا چرا بادرنگ کباب میگی ای خو کوفته کباب است.
کباب فروش گفت: چُپ باش! می خواهم پشك نفامه.



رنگ آمیزی کنید!

ستاره های دنباله دار

ستاره های دنباله دار، در حقیقت سیاره هایی پر نور هستند که دنباله دارند و گهگاهی در آسمان دیده می شوند. آیا می دانید جنس ستاره دنباله دار از چیست؟

برخی دانشمندان عقیده دارند که بخش زیادی از این ستاره های دنباله دار را آب منجمدی تشکیل می دهد که در آن ذرات آهن و سنگ و گاهی قطعه های بزرگ سنگ مخلوط است. وقتی نور آفتاب یخ ستاره دنباله دار را آب می کند ابر های زیادی از بخار آب در یک طرف آن پدید می آید. این ابر ها همراه غبار های دیگر شبیه یک دنباله نورانی دیده می شود.

خیلی از مردم، ستاره دنباله دار را ندیده اند. هیچ کس نمی داند که تعداد ستارگان دنباله دار چقدر است. شاید میلیارد ها عدد از این ستاره های دنباله دار وجود داشته باشد، اما فقط تعداد کمی از آنها به زمین نزدیک می شوند و ما آنها را می بینیم. بعضی از آنها فقط با تلسکوپ دیده می شوند.

مردی بنام «ادموندهالی» که در زمان های قدیم زیست میکرد مطالب زیادی را در مورد مسیر حرکت ستاره گان دنباله دار کشف کرد. بعضی از آنها از دید ما خارج می شوند و دیگر هرگز بر فنی گردند. ستارگان دنباله دار بسیار کم دیده می شوند. یکی از ستاره گان دنباله دار که بسیار کلان است بعد از هر ۷۶ سال یک مرتبه به زمین نزدیک می شود.

بانيچع

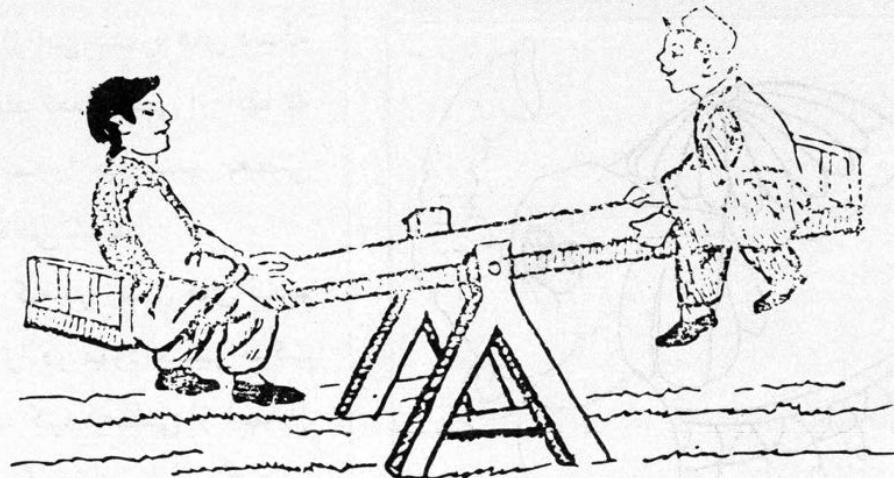
ماخذ: د ماشوم نهري

لېك: نورالحبيب نشار

خپرونکي: داريک د گرځنده کتابتونو اداره

ماشومان يواورد کلک لرگی را خلي؛ پريوه موره يا يوه تيتيکي ديوال باندي يې داسي بردي چې دواړه خواوو ته يې توله برابره شي. دوه تنه ماشومان د لرگي پريوه سر او بل سر مخامخ سره کښيني یوبل ته وايې چې ئان کلک کړه او د پنسود خوکو په زور مخ پورته حرکت وکړه. په دې توګه، دواړه ماشومان په نوبت سره په خپلو پنسو لرگي ته زور ورکوي. کله د لرگي یوسر پورته ئخي او کله بل.

ئيني خلک دا اوږد لرگي په سمنيمایي کې سورى کوي. دبل لرگي سرد اوږد لرگي د سورى په اندازه جورو وي او په زمکه کې يې بسخوي. سورى لرگي ورباندي د پاسه بردي. بیانو ماشومان د اوږد لرگي په دواړه سرونو خیته اچوي ېا کښيني او پو دریيم ماشوم دغه اوږد لرگي گرد گرئوي.



ي زحمت راحت نسله

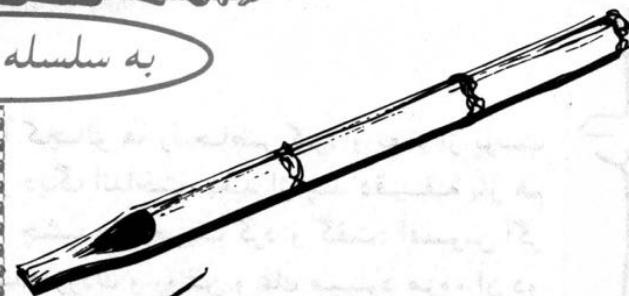
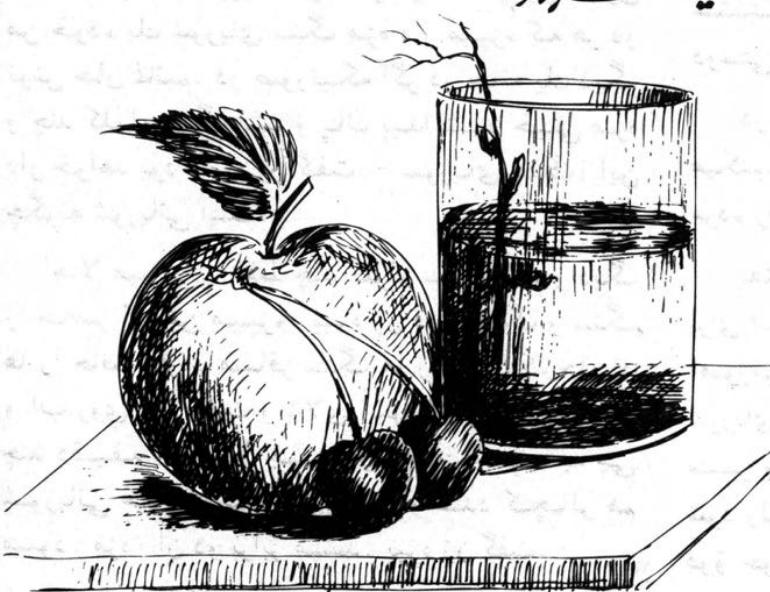
درس‌های هنر خطاطی و رسمی

به سلسله گذشته



اینک مپردازیم به درس جدید:

الطفال و نوجوانان غیربر! پرسله درس‌های
گذشته اینک با دیگر کمپوزیشن را شر
و زیادتر از گذشته تمرین نماید تا به صورت
درست به کمپوزیشن بفهمید. پشت کار و
تلاش زیاد باعث موفقیت در زندگی انسانها
میگردد.



از حرف آ، ا، ب، و ترکیب
یک جمله را بازیز؟



شیخ فوق راخوب تمرین کنید.

ادامه دارد

شوربای سنگ

فوراً کچالو ها را حاضر کرد و بعد از پوست کردن در دیگ انداخت، بعد از چند دقیقه باز هم مزه، آنرا چشیده و تعریف کرد و گفت: افسوس اگر یک دو عدد زردک و روغن و نمک میبود مزه، آن دو چند میشد پیره زن فوراً زردک و روغن و نمک را حاضر کرد. به همین ترتیب باز هم مزه، دیگ چشیده شد و از آن صفت کرد و برای بار آخر تقادا کرد که اگر اندکی لوپیا و نخود هم میبود نهایت شوربای مزه دار ترتیب میشد، پیره زن فوراً لوپیا و نخود را حاضر کرد بعد از ختم کار هر دو باهم نشستند و شوربای را نوش جان کردند. در همین اثنا پیره زن از مسافر پرسیده و برایش گفت:

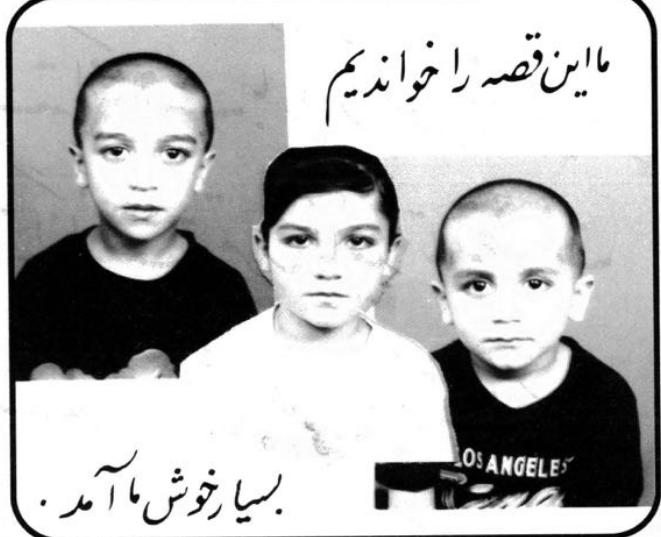
تشکر بچه جان من پختن شوربای سنگ را از تو آموختم اما اگر از تو بپرسم که راز زنده گی را از کجا یاد گرفته ای؟ مسافر جواب داد: من داستان نویس هستم. یک داستان مینویسم. یعنی سنگ را آماده می سازم یکی پیاز، یکی کچالو، دیگری روغن و نمک آماده میسازند یعنی داستان را من آماده میکنم یکی موزیک، دیگری دیکور، و دیگری مناظر را آماده میسازد سر انجام فلمی ساخته میشود. کار مشترک و همکاری صلح و صفا آورده نزدیکی و دوستی را سبب می شود.

در حقیقت در کار روزمره من شوربای سنگ تهیه میکنم. شوربای که گاهی خورده می شود و گاهی دل مردم را بد میسازد.

یعنی اطفال و نوجوانان عزیز! تجارت روزگار برای انسان هر چیز را نشان و آموزش می دهد اگر آموزش سالم و در راه خیر به کار انداخته شود شوربای سنگ مزه دار پخته خواهد شد همه از نتیجه مشمر و مفید آن لذت خواهند برد و اگر علم حاصل شود ولی از آن استفاده درست نشود سرچپه، گفته، فوق خواهد شد.

ارسالی: حکیمه جان از شهر کابل

مسافری به یک شهر کوچک و دور افتاده رسید. نزدیک شب بود و در هوتل های شهر هم جانی برای خود نیافت ناگزیر به خانه پیره زنی پناه برد، پیر زن برای وی جای آماده کرد ولی زمانی مسافر مشاهده نمود که از خوردنی در کی نیست از پیره زن پرسید.



ما این قصه را خواندیم

بسیار خوش مادر.

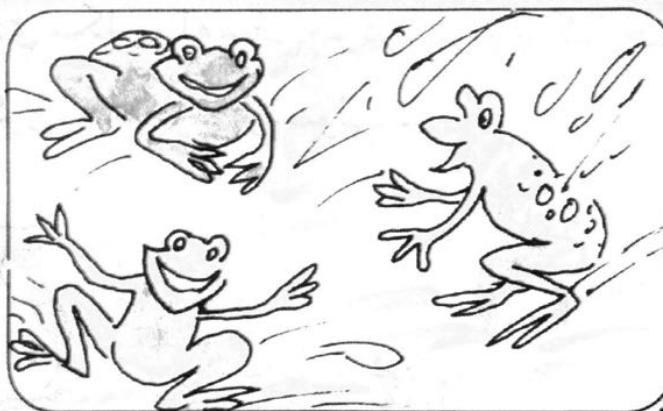
چیزی برای خوردن پیدا نمیشود؟
پیره زن آهی کشید و گفت: - نه جانم، هیچ چیزی ندارم.

مسافر گفت: پروا ندارد اگر در خانه چیزی نداری من خودم یک شوربای سنگ مزه دار میپیزم که هر دو نوش جان نمائیم. در صورتیکه اگر در خانه یک دیگر و چند کلوله سنگ لشم و پاک پیدا شود خیلی مزه دار خواهد بود پیره زن گفت: - شوربای سنگ؟ این چگونه شوربائی است؟

حال میبینی... فقط چند کلوله سنگ لشم و دیگ را حاضر کن من میپیزم. پیره زن فوراً دیگ و سنگ ها را حاضر کرد. مسافر سنگ ها را در دیگ جا داد و آب روی آن ریخت و بالای آتش گذاشت. بعد از چند دقیقه طعم آنرا چشید و گفت: به، به، به چی شوربائی خواهد شد اگر یکی دو عدد کچالو هم میبود. مزد، آن دو برابر میشد. پیره زن گفت: - دو سه عدد کچالو پیدا خواهد شد.



په زره پوري کيسې



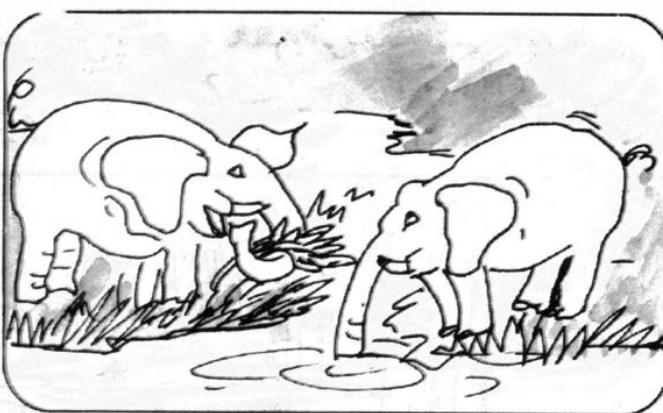
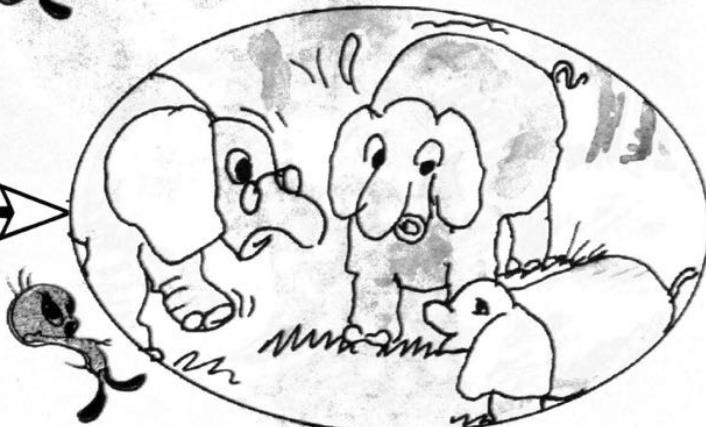
ذوحياتين

چونگنېي هغه حيوانات دی چه دوه ژوندې لري.
يعني هم په او بواو هم په وچوکى ژوند کولى
شي. چونگنېي ته د او بوبيل هم وائى.



د فيل خرطوم

ناديه د مينه سره په قصه کي بوخته ووه. او يو بل
سره يې خندلي که چيرى فيل خرطوم نه در لو دلى
نو خه به کиде. ناخاپه يې و خندل او بي له خنده يې



وويل: گرانى ناديه جانى! خدائ پاك هريو
عضو د يو کار د پاره هست کري ده. آيا پوهيرې
چه فيل د خرطوم سره او بوشكى، خپل خان هم
مينخى او بار ورى.



خندا د ژوند مالګه ده

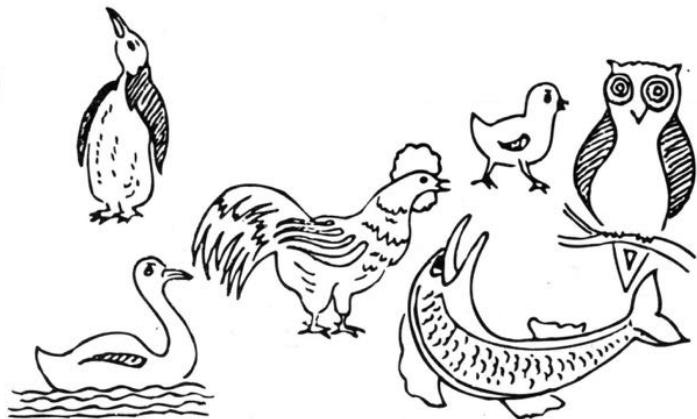
زمونبر دودي مالګه نه در لو ده نو خكه خپل
مهريان پلا رسه مو و خندل.
زمونبر دودي مالگينه شوه.



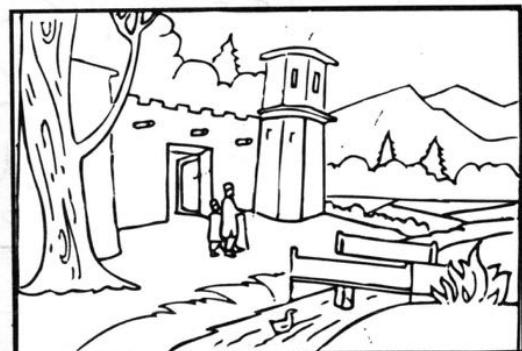
تصویرونو سره لوی



ددي شکلونو له مخي مو درسمونو په کتابچو کي يو خل مشق
وکرئ. خامخا يي رسمولي شئ.



دې دوو تصویرونو ته پام وکرئ. کولى
شئ چې پنځه تفاوتونه په کې پیدا
کړئ؟



هوبیار او بنه روزل شوي کوچنیان هېڅ
وخت د زیاتي مو دي د پاره د یغچال
دروازه خلاصه نه پرېږدي.

تورپیکی و توریکی

ب پسرسینی و پایکی
محیط خویش علاقه داشته
و همیشه گلها را آب می‌نیلند

تورپیکی با خانواده خود در یک حويایی سرسبز و پر از گل در منطقه دارالامان شهر کابل زنده‌گی می‌کند. او در ترک رحمت کش صیغه‌ی ایشان را شویار می‌نماید.

از بازار ترک‌کاری محدود ضرورت خانواده را می‌آورد.

هر چیز را می‌داده است

می‌کند تا فراموش نکند

۱۵ او میداند که عقل سالم در بدن سالم است لذا همیشه رسیمان بازی می‌کنند

۳ همیشه بالای تخته سیاه درس همارا همین

می‌نماید.





۲: در وقت
بالا شدن
به سرویس
نوبت را
مراها مهتم
می‌کنند.



۱: این خواهر و
برادر صیمیمی،
همشنه با هم
عهست نند.



۴: قورپکی و توریالی همیشه
با همدیگر قدریج
و کردش کرده با هم گپ
میزند.

۳: بعضای با هم منازعه
نیز میکنند.

اما زود آستن مروکا و با هم
دیگر به بازی و ساعتی می پردازند.

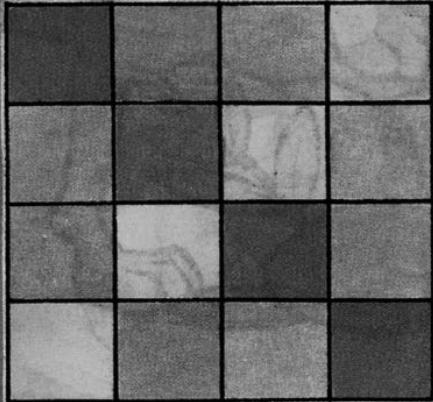


سَكِينَةٌ مُهْبَّةٌ



اگر میدانید اتفاق افتیله
پایان این صفحه را بخواهید!
حـرف ثـ
پیش خالمه پیشتو و دری را نام بگیرید که حرف
ثـ شروع شده باشد.

۱۰- کوچکترین میزانی که بصورت عمودی و افقی عرض
طوری جایگزینی کند.

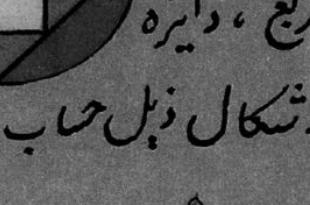


ایں سوال

$$r \times r + r \div r - 1 =$$

$$1\lambda \div 9 + (\lambda + 1) - 7 \times 1^{\prime \prime} =$$

توب پاسکیوال را میدار کنید.



حساب کند!

تعالیٰ مثلت، مریع، دایرہ

نیم دایرہ را در لشکال ذیل حساب نماید.

راز کلبهء جنگلی

دستش پوشانده بود و ریش سفیدش از روی میز گذشته و تا نزدیک زمین می‌رسید. در کنار بخاری سه حیوان نشسته بودند: یک مرغ، یک خروس و یک گاو خال خالی. دختر ما جرای گم شدنش را برای پیر مرد گفت و خواهش کرد به او پناه بدهد. مرد گفت:

«مرغ پاکوتاه!

خروس پرخنا!

گاو سم طلا!

چه می‌گویید، حالا؟»

حیوانها سرو صدا کردند مرد فهمید، آنها موفق اند و به دختر گفت: «ما اینجا هر چه بخواهی داریم. به آشپز خانه برو و برای ما نان بپز.»

دختر دید که آشپزخانه چیزی کمبود ندارد و غذا پخت؛ ولی حیوانها را فراموش کرد. کاسه ای پر از غذا روی میز گذاشت، کنار پیر مرد نشست و خورد. وقتی سیر شد، گفت «من بسیار مانده شده ام کجا می‌توانم بخوابیم؟» حیوانات جواب دادند:

«غذا خوردم، آب نوشیدی به فکر ما نبودی حالا می‌خواهی بخوابی؟»

پیر مرد گفت: «برو بالا، به اتاقی می‌رسی که در آن دو تختخواب هست. لحاف و دوشک را تکان بده، روی کش سفید راههوار کن تا من بیایم و بخوابم.»

دختر بالا رفت و وقتی تختها را مرتب کرد، بدون اجازه پیر مرد روی یکی از آنها خوابید.

پیر مرد، پس از مدتی آمد. در زیر نور شمع دختر را دید و با تأسف سرش را تکان داد. وقتی دید که دختر به خواب عمیقی فرو رفته، دریچه‌ای را باز کرد و او را داخل زیر زمین انداخت.

یکی بود، یکی نبود. هیزم شکن فقیری بود که با زن و سه دخترش در کلبهء جنگل بزرگ زندگی می‌کردند.

یک روز صبح، وقتی هیزم شکن می‌خواست به جنگل برود، به همسرش گفت: «غذایم را به دختر کلان ما بده تا برایم به جنگل بیاورد. اگر بخواهی چاشت به خانه برگردم، کارم قام نمی‌شود. برای اینکه دخترم را پیدا کند، یک خریطهء سوراخ پر از ارزن با خودم می‌برم، ارزنهای می‌ریزند و راه را به او نشان می‌دهند.»

وقتی آفتاب در وسط آسمان جا گرفت، دختر با یک کاسه پر از شوربا به راه افتاد، اما هر چه گشت، نتوانست راه را پیدا کند، گنجشکها و دیگر پرندۀ گان همه، ارزنهای را خوردند بودند؛ ولی او به امید اینکه بالاخره راه را پیدا می‌کند، پیشتر رفت و رفت تا اینکه آفتاب غروب کرد و شب شد. برگ درختها در تاریکی خش خش می‌کردند، حیوانات وحشی جنگل ناله می‌نمودند و دختر می‌ترسید. ناگهان در بین درختها نوری را دید که از دور معلوم می‌شد. دختر فکر کرد: «حتیاً کسی انجا زندگی می‌کند و امشب به من پناه می‌دهد.» و به طرف نور به راه افتاد.

طولی نکشید که به خانه ای رسید که کلکین هایش روشن بود. دروازه را تک، تک نمود. صدای خشنی از درون خانه فریاد زد: «داخل بیا.»

دختر وارد دهلیز تاریکی شد. و به اتاقی رسید. به در اتاق مشت کویید. صدا دوباره فریاد زد: «داخل بیا.» همین که در باز شد. چشم دختر به پیر مرد موسفیدی افتاد. پیر مرد پشت میز نشسته بود و روی خود را با هر دو



هم از دست بدhem؟»

ولی مرد گفت: «پریشان نباش! این دختر راه را گم نمی کند. او خیلی باهوش و فهمیده است. من لوییا با خودم می برم و در راه می ریزم. لوییا بزرگتر از نخود است و راه را بهتر مشخص می کند.»

چاشت شد. همین که دختر ظرف غذا را برداشت و بیرون رفت، لوییا ها در شکم کبوترها جنگلی بودند و او نتوانست راه را پیدا کند. دختر خیلی غصه خورد و دائم به فکر پدرش بود که گرسنه می ماند و مادرش که از دیر کردن او پریشان می شود.

عاقبت، وقتی تاریک شد، چشمش به آن نور ضعیف افتاد و رفت و رفت تا به خانه، جنگلی رسیده. و با مهربانی از پیر مرد خواهش کرد که اجازه بدهد، شب را در آنجا به صبح برساند. مرد ریش سفید دوباره از حیواناتش پرسید:

«مرغ پاکوتاه! خروس پرخنا! گاو سم طلا! چه می گویید، حالا؟»

حیوانها با سرو صدای خود رضایت دادند. بعد دختر به کنار بخاری، جایی که حیوانات نشسته بودند، رفت و دستی به پرهای مرغ و خروس کشید و آنها را نوازش کرد و میان شاخهای گاو را خاراند. بعد به آشپزخانه رفت، شوربای خوشمزه ای درست کرد و کاسه را روی میز گذاشت و گفت: «چرا من باید غذا بخورم، ولی این حیوانهای مهربان گرسنه مانند؟ اینجا همه چیز هست باید اول به فکر آنها باشم.»

آن وقت رفت و برای مرغ و خروس جو آورد و پیش رویش

چند ساعتی از شب گذشته بود که هیزم شکن به خانه برگشت و از همسرش گله کرد که چرا او را تمام روز گرسنه گذاشته است. زن جواب داد: «گناه من نیست. دختر کلان ما غذای تو را برداشت و به سرعت از خانه بیرون آمد، حتماً راه را گم کرده و فردا دوباره پس خواهد آمد.»

فردای آن شب، هنوز صبح نشده بود که هیزم شکن تصمیم گرفت به جنگل برود. این بار از دختر دومش خواست که برایش غذا ببرد. به او گفت: «برای اینکه راه را گم نکنی، من این بار یک خربزه نخود با خودم می برم. نخود بزرگتر از ارزن است و بهتر دیده می شود.» و به جنگل رفت.

چاشت شد، دختر غذا را برداشت و به راه افتاد. ولی اثری از نخود نبود. پرنده های جنگل، مثل روز قبل نخود را خورد و حتی یک دانه هم باقی نگذاشته بودند. دختر در جنگل سرگردان شد و انقدر به این طرف و آن طرف رفت تا شب شد. او هم رفت و رفت تا به خانه، پیر مرد رسید. در زد. به درون خانه رفت و از پیر مرد غذا و جا برای ماندن خواست تا شب را به صبح برساند. مرد ریش سفید دوباره از حیوانها پرسید:

«مرغ پاکوتاه!

خروس پرخنا!

گاو سم طلا!

چه می گویید، حالا؟»

حیوانها با سرو صدا کردن، نشان دادن که موافق اند و همه چیز مثل شب قبل تکرار شد. دختر غذا پخت و با پیر مرد خورد و نوشید و به فکر حیوانات نبود. وقتی خوابش گرفت، حیوانها جواب دادند:

«غذا خوردی، آب نوشیدی به فکر ما نبودی حالا می خواهی بخوابی؟»

دختر به همان اتاق رفت و وقتی خوابش برد، پیر مرد آمد به او خیره شد و با تأسف سر تکان داد و او را به داخل زیر زمین انداخت.

صبح روز سوم، هیزم شکن به همسرش گفت: «امروز نان مرا به دختر خورد بده تا برایم بیاورد. او همیشه خوب و حرف شنو بوده و مثل خواهرهایش سر به هوا نیست. حتماً راه را گم نمی کند و به این طرف و آن طرف نمی رود.»

مادر راضی نشد و گفت: «می خواهی عزیز ترین طفل را

دختر جواب داد: «بروید. من می خواهم زود برخیزم و برای پیر مرد یک شوربا آماده کنم، به مرغ پاکوتاه! خروس پرخنا! و گاو سم طلا! غذا بدhem.»

دختر دید که پیر مرد هنوز بیدار نشده، در تخت او را نگاه کرد و با تعجب دید که مرد بیگانه به جای پیر مرد خوابیده. کمی بعد او که مرد جوان و زیبایی بود، بیدار شد و به دختر گفت: «من یک شاهزاده هستم و به دست یک جادوگر بدبحث به یک پیر مرد تبدیل شده بودم. جادوگر، خدمتکاران مرا به یک مرغ، خروس و گاو خال خالی تبدیل کرد و گفت این جادو فقط در صورتی باطل می شود که دختر خوش قلبی پیش شما بیاید که نه تنها با انسانها بلکه با حیوانها هم مهریان باشد و آن دختر تو بودی. نیمه شب طلسما باطل شد و خانه، جنگلی قدیمی دوباره به قصر من تبدیل شد.

بعد شاهزاده به خدمتکارانش گفت: «هر چه زودتر بروید و پدر و مادر این دختر را برای اشتراك در محفل عروسی به اینجا بیاورید.»

دختر پرسید: «بس خواهر هایم کجا هستند؟»

* من آنها را به زیر زمین انداخته ام. اما حالا فرمان می دهم که آنها را به خانه برگردانند و به آنها یاد بدهنند که حیوانهای بیچاره را گرسنه نگذارند و با آنها به خوبی رفtar کنند.



پاشید، برای گاو یک بغل کاه آورد و گفت: «نوش جان کنید، حیوانات عزیز. اگر تشنه هستید، باید آب تازه بخورید.» و رفت و یک سطل پر از آب آورد. مرغ و خروس در سطل، نولهایشان را فرو کردند و سرشان را بالا گرفتند. گاو هم آب نوشید. وقتی حیوانها سیر شدند، دختر پشت میز، کنار پیر مرد نشست و باقیمانده غذای او را خورد.

چند دقیقه بعد مرغ و خروس، سرهایشان را لای پر های شان کردند و چشمها گاو هم بسته شد.

دختر پرسید: «بهتر نیست، ما هم بخوابیم؟»

پیر مرد پرسید:

«مرغ پاکوتاه! خروس پرخنا! گاو سم طلا! چه می گویید، حالا؟»

حیوانها جواب دادند: «تو بالای ما غذا خوردن تو بالای ما نوشیدی به فکر ما بودی ما برای تو شب خوبی آرزو می کنیم.»

بعد، دختر از پله ها بالا رفت، بالشها را تکان داد، روی رختخوابها روی کش پاک کشید و وقتی آماده شد، پیر مرد آمد و روی یکی از تختها خوابید. ریش سفیدش تا نوک پایش می رسید. دختر روی تخت دیگر خوابید.

همه چیز تا نیمه شب به خوبی و خوشی گذشت و دختر با آرامش خوابید؛ ولی ناگهان سر و صدایی در خانه پیچید که او از خواب پرید. از هر گوش، خانه صدای جرینگ جرینگ و ترق ترق می آمد. در ها باز شدند و به دیوارها خوردن، ستون های چوبی طوری صدا می کردند که نزدیک بود سقف بیفتند.

دختر آرام سرجایش ماند و صبر کرد تا همه جا آرام شد، بعد دوباره به خواب رفت. ولی هنگامی که نور آفتاب اتاق را روشن کرد و او بیدار شد، چه دید؟ دید که در اطاق کلانی خوابیده و دور تا دورش پر از چیزهای مجلل و شاهانه است. دیوارها با پارچه های سبز ابریشمی که نقش گلهای طلایی داشت، پوشیده شده بود. تختخوابش از جنس طلا و لحافش از محمول سرخ بود. یک جوره سرپائی مروارید دوزی شده هم، بالای یک چوکی کنار تختخوابش بود. دختر فکر کرد که خواب می بیند، ولی سه نوکر با لباسهای گرانبها وارد اتاق شدند و از او پرسیدند: «چه امر دارید؟»

گرگ و هفت بزغاله

و صدایش نازک شد. بعد دوباره نزد بزغاله‌ها رفت و با صدای نازکی گفت: «بچه‌ها جان مادر، دروازه را باز کنید. من مادر تان هستم! برایتان غذاهای خوشمزه آورده ام.»

بزغاله‌ها گفتهند: «اگر راست می‌گویی، دستت را از پشت پنجره به ما نشان بده.»

گرگ پنجه اش را پشت پنجره گذاشت. بزغاله‌ها هم فریاد زدند. «نی، نی تو مادر ما نیستی. دستهای مادر ما سیاه نیست. تو گرگ هستی، دروازه را باز نمی‌کنیم.»

گرگ پیش نانوا رفت و گفت: «زود روی پنجه‌های من خمیر بمال.» نانوا روی پنجه‌های گرگ خمیر مالید. گرگ پیش یک آسیابان رفت و گفت: «روی پنجه‌های من آرد سفید بپاش.»

آسیابان نمی‌خواست آرد بپاشد؛ ولی گرگ عصبانی شد و گفت: «اگر آرد نپاشی، می‌خورمت.»

آسیابان ترسید و روی پنجه‌های گرگ آرد پاشید. بعد گرگ به خانه بزغاله‌ها رفت و گفت: «بچه‌های گل من بگذارید بیایم. من مادر تان هستم. برای هر کدام تان یک هدیه آورده ام.»

بچه‌ها گفتهند: «اگر راست می‌گویی دستت را نشان بده.»

گرگ دستش را نشان داد. بچه‌ها وقتی که دیدند دست او سفید و صدایش نازک است، دروازه را باز کردند.

روزی بود، روزگاری بود، بزی بود که هفت بزغاله داشت و بزغاله‌هایش را خیلی دوست داشت و همیشه پریشان بود که مبادا گرگ آنها را بخورد. یک روز که بز مجبور بود به صحراء برود و غذا بیاورد، بزغاله‌ها را صدا کرد و گفت: «بچه‌های عزیزم، من باید بروم و برای شما غذا بیاورم. مترجمه گرگ باشید و دروازه را برای او باز نکنید. فکرتان باشد که: گرگ خیلی خوب بلد است صدایش را عوض کند و قیافه اش را تغییر بدهد. یادتان باشد که پنجه‌های گرگ سیاه و صدایش بلند است. این نشانه‌ها را هیچ وقت فراموش نکنید. اگر دستش به شما برسد، قُرت تان می‌کند.»

بچه‌ها به مادرشان قول دادند که دروازه را باز نکنند ولی با همه اینها بز مادر پریشان به صحراء رفت.

هناز چیزی از رفتنش نگذشته بود که گرگ پشت دروازه آمد و دروازه را زد: «تقتق...»

بزغاله‌گها گفتهند: «کیستی؟»

گرگ با صدای بلند گفت: «دروازه را باز کنید. من مادر تان هستم. برایتان خوردنی‌های خوشمزه آورده ام.»

بزغاله‌ها گفتهند: «نی، نی، تو مادر ما نیستی. صدای مادر ما قشنگ و نازک است. صدای تو بلند و زشت است. تو گرگ هستی، دروازه را باز نمی‌کنیم.»

گرگ به فکر حیله‌ای افتاد. یک تکه خرید و آن را خورد



مادر بزغاله‌ها گفت: بروید چند تا سنگ بزرگ و سنگین بیاورید. «بچه‌ها سنگها را آوردند و شکم گرگ را با سنگ پر کردند. مادر بزها با احتیاط شکم گرگ را دوخت. آن قدر خواب گرگ سنگین بود که لای چشمش را هم باز نکرد!

وقتی کار دوخت و دوز تمام شد، بزها از آنجا فرار کردند و پشت یک دیوار بلند پُت شدند. مدتی گذشت، گرگ از خواب بیدار شد. حس کرد شکمش پُر شده است. با خودش گفت: «غمی دانم چرا این قدر شکمم سر و صدا می‌کند. من که شش تا بزغاله زیادتر نخورده ام! باید آب بخورم تا حالم بهتر شود. بعد برخاست و دنبال یک چشمگشت. همین که خواست خود را خم کند و آب بخورد، در آب افتاد و غرق شد. بزغاله‌گگ‌ها با مادر شان از پشت دیوار بیرون برآمدند و فریاد زدند: «گرگ مرد! گرگ مرد!» و از خوشحالی دور چشمی بالا و پایین می‌رفتند و با خود عهد نمودند که در آینده بی گفتی مادر مهریان خود را نکنند و بازیگوش و خوش باور نباشند.



چشم بزغاله‌ها که به گرگ افتاد، از ترس چیغ کشیدند و بسیار زود پنهان شدند؛ اولی زیر میز، دومی در رخت خواب، سومی داخل دیگدان، چهارمی در آشپزخانه، پنجمی در الماری، ششمی زیر یک کاسه، بزرگ و هفتمی در ساعت دیواری پت شدند. گرگ شش تا را پیدا کرد. و قُرت کرد. فقط هفتمی را که در ساعت دیواری بود، پیدا نکرد و چون خوب سیر شده بود از آنجا رفت.

کمی بعد، مادر بز به خانه برگشت و از آنچه دید، حیران ماند. دروازه خانه باز بود، میز و چوکی یک طرف افتاده بود. کاسه‌ها و سطح آشپزخانه شکسته بود؛ بالش و لحاف از روی تخت افتاده و خانه تیت و پرک شده بود. بز فریاد زد: «وای خدایا! حتماً گرگ آمده و بزغاله‌های عزیزم را خورده است.» و شروع کرد به گریه کردن. یکدفعه بزغاله هفتمی از ساعت دیواری بیرون برآمد و فریاد زد: «مادر جان، یکی از بزغاله‌هایت هنوز زنده است» و همه چیز را برای مادرش قصه کرد.

گرگ بدیخت، که غذای چرب و نرمی خورده و خسته شده بود، در یک دشت سبز، زیر آفتاب دراز کشیده بود. مادر بزغاله‌ها که یک بز باهوشی بود، فکر کرد و فکر کرد. و به بزغاله کوچک گفت: «تار، سوزن و قیچی را بردار و دنبال من بیا.»

دو تایی گشتند تا گرگ را پیدا کردند. وقتی به گرگ رسیدند، مادر بز گفت: «بدبخت خوابیده و چطور خُرخُر هم میکند! شش تا از بچه‌های مرا خورده و دیگر نمی‌تواند راه ببرد. شاید بچه‌ها هنوز زنده باشند. زود باش قیچی را به من بده می‌خواهم شکمش را پاره کنم.»

مادر بز، ها آهسته آهسته شکم گرگ را پاره کرد و دید که گرگ آن قدر عجله کرده که همه، بزغاله‌گگ‌ها را درست قُرت کرده است. وقتی هوای تازه به بزغاله‌گگ‌ها رسید، نفس عمیقی کشیدند و یکی از شکم گرگ بیرون برآمدند. آنها از اینکه از آن زندان تاریک بیرون آمده بودند خوشحال بودند و بالا و پایین می‌رفتند.

باغ بابر زیباترین نقطهء
شهر کابل پیتخت
افغانستان است و بی جا
نیود که توجه امپراتور
مغل را به خود جلب
کرد.



ظهیرالدین بابر از همان روز
اول که وارد کابل شد عاشق
این شهر و آب و هوای آن شد.

بابر در تاریخ مشهور شد بنام
(بابر نامه) درباره شهر کابل
می نویسد: «آب و هوای
آن بسیار گوارا است و اگر
کدام نقطهء دیگری در جهان
مانند آن وجود داشته باشد
تا هنوز شناخته نشده است».

صلح

راز وحدت

بوی جانبخش صفا آید همی از زمین و از هوا آید همی درد ما درمان پذیرا می شود راز وحدت از وفا آید همی میشوید غالب ز وحدت بیگمان این نداء از کبریا آید همی هر یکی پوزش طلب از دیگری در برهم بسی ریا آید همی داغ هجران دیدگان در بزم وصل همچو «بیرنگ» بینوا آید همی ارسالی: اسماء همت شاگرد صنف نهم (ب) مکتب البنات المؤمنات

صلح کلمه ایست که باشنیدن آن هر انسان یک نشاط و فرحت را در خود احساس میکنند. زیرا صلح فضاییست که انسان میتواند در آن به فکر آرام امور زندگی خویش را به پیش ببرد پس وقتی آدم آرامش روحی داشت از زندگی لذت میبرد و میتواند به صورت بهتر و خوبتر کارکند چرا که فکر ناآرام انسان را از کار و زندگی خسته میسازد در سال های جنگ اگر میخواستیم از خانه بیرون شویم یک اضطراب و ترس را در خود احساس میکردیم و دوری از مکتب و درس سبب خیلی عقب مانی ها برای ما شده بود و اکنون که با تأمین صلح در کشور برای ما شرایط مساعد گردیده است که به مکتب بیائیم و درس بخوانیم باید خداوند را شکر کنیم و این نعمت بزرگ را کم نگرفته واز آن استفاده اعظمی کنیم.

چون وطن ما رو به انکشاف است و فضای آن مارا به آینده درخشنان امیدوار میسازد پس باید این امیدواری را برای همگان بدھیم تا دست به دست هم داده برای ایجاد افغانستان عزیز آزاد و سربلند کار نمائیم.

ارسالی: منیژه حبیبی شاگرد لیسه، نمبر ۱۲ خیرخانه،
مینه، کابل

ضرب المثل ها:

۲- آب اگر صد پاره گردد باز با هم آشنا است.

۱- عفو و بخشش خوبی دارد و بدی نه

چیست آن مرغ آهنین پیکر

میپردازد در هوا ندارد پر.

(۹۳۶۰)

بدون اجازه

خواهر و برادر صمیمه هستند



را خوش دارند. اما هیچ وقت بدون اجازه

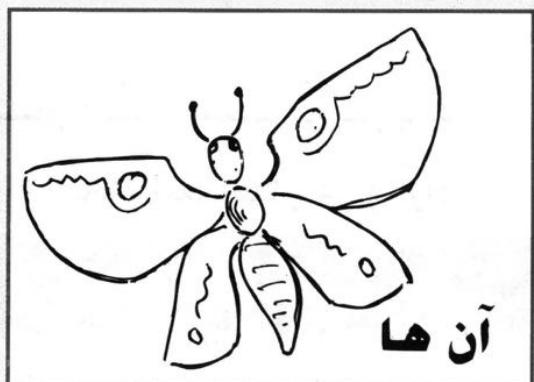
مادر جان خود آئیس کریم نمی خرد.



هارا آزار نمیدهند و

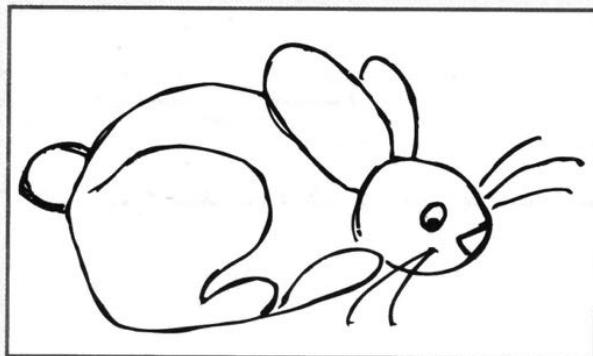


آن ها



آن ها

ها را از بته جدا نمی کنند.



را این خواهر و برادر رسم کرده اند.

بینایید انگوله پتنگوله کنیم!

بینایید
انگوله
پتنگوله
کنیم!

اطفال عزیز! این بازی شما را با دوستان نزدیک ساخته وقت تان خوش می‌گذرد.

بازی طوری است که:

اطفال دستهای همدیگر را گرفته به شکل دائیره می‌نشینند و همه باهم میخوانند:

انگوله، پتنگوله

بینی بینی چنگوله

از طرف عربی

(....) رخسانه.

بدینگونه اطفال به نوبت نام تمام کسانی را که در بازی هستند میگیرند و نام هر کسی که ذکر شد، آن کس باید از جایش ایستاده شود. مثلاً وقتی میگویند: «مدینه رخسانه»: مدینه باید از جایش بلند شود.

بازیکنان خواندن این سرود و ذکر نامهارا تا وقتی ادامه میدهند که تمام بازیکنان ایستاده شوند. وقتی همه کودکان از جا بلند شدند، در حالیکه دستهای همدیگر را گرفته اند، چرخ می‌زنند و میخوانند:

اكو، كوكو- اكس، كش كش
مه نخود - توکشمش

مأخذ: دنیای کودک
گردآورنده: طیبه سهیلا
ناشر: اداره کتابخانه های سیار اریک



پر کلچه، نی در داره نی در چم (بهمنی)

چیستان: راست میگوید اما سرچه
(بختی)

گل های ارسالی تان را دسته می کنیم

دوستان همدل و فدردان ما!

گل های دوستی و پیام های محبت آمیز شما را دسته نموده به گلدان این صفحه گذاشته آب زلال و شفاف که پر از سلام های گرم و فراوان ماست به آن می ریزیم. اینک مروارید های به رشته در آورده خویش را به مطالعه بنشینند.



ما را برسان. دعا می کنیم تا خودت
به خیر داکتر شوی. اینک مطلب
ارسالی است:

خدمت وطن: در امتحانات سال ۱۳۸۲ ه. ش بسیار زحمت کشیدم
تا در آینده، یک چیزی شوم و به وطن
خدمت کنم. شما هم زحمت بکشید تا
کامیاب شوید.



همکار گرامی ما عزیز احمد (عمرزاده)
شاگرد صنف هفتم لیسه، امانی
کابل!

سلام! نامه، ارسالی رسید از
همکاری ات تشکر موفق و کامیاب
باشی. شعر انتخابی را برای خواننده
گان عزیز هدیه می کنیم، واقعاً
انتخاب مقبول بود. به انتظار نامه های بعدی.

خواهر گرامی مرجان از لیسه، خیرخانه میندا
سلام! لطفاً همکاری ات را ادامه بده. از خواندن فکاهی ات
ما هم خنده دیم.

سال گذشته

داکتر: چه تکلیف داری؟

مریض: سال گذشته خو برایتان گفتم.

سمیرا جان اسد همکار و علاقمند رنگین کمان از شهر کابل!
سلام! گرچه فکاهی تکراری است اما باز هم آن را به نشر می
رسانیم. همکاری ات را دوام بده،
تشکر.



تنها خودون

پدر: او بچه خجالت نمی کشی که
خربوزه را تنها می خوری و به فکر
برادرت نیستی!

پسر: چطور به فکر برادرم نیستم نمی
بینید که زود زود می خورم تا او
نیاید.

علم آدمیت است

دعوی مکن که برتر از دیگرانی به علم
چون کبر کردی از همه نادانان فرو تری
بار درخت علم ندانم به جزء عمل
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری

همکار گرامی و علاقمند رنگین کمان جمشید جان شاگرد صنف
(ج) لیسه، امانی شهر کابل!

سلام! بسیار خوش شدیم که با دوستان خویش یکجا برای ما
نامه نوشتی. سلام ما را برای هریک عبدالصفری جان، نظری احمد
جان، احمد روئین جان، فردوس احمد جان، فهیم جان چرخی و
دیگر دوستان نیز برسان. اینک مطالب ارسالی تان را برگ سبز
گویا به نشر می رسانیم:

چیستان: سرخی دار است، پرده دار است و دانه دار است.

اندرز: از گفتار بیهوده پرهیز کنید.

علاقمند و همکار گرامی ما احمد جاوید جان ولد شایسته خان
شاگرد صنف هفتم دال لیسه، امانی شهر کابل!

سلام! برای نگران صنف تان محترم استاد معروف خان هم سلام

گل های ارسالی قان را دسته می کنیم

اگر به همکاری ات ادامه بدھی خوش می شویم. سلام های گرم
مارا پذیرا شوید.

همکار گرامی و علاقمند رنگین کمان غلام سید ولد غلام سرور
شاگرد صنف ۴ (ب) مكتب هاتفی قریه، کارتنه، ولسوالی المجبیل
ولایت هرات!

سلام! امیدواریم صحت و سلامت باشی. نامه ات رسید. انتظار
همکاری های بعدی را داریم اینک شعر ارسالی ات:

چون خدا دارم غسده‌ای خدا!
شکر این لطفت کجا سازم ادا،
از کرم داد خودکار من وا مگیر
داره دائم در پناه خود مرا

خواهر گرامی سمیه جان وحیدی از ولایت هرات!
سلام! ضرب المثل های بسیار مقبول، فرستاده بودی. غونه، از آن
را به نشر می رسانیم:

- ۱- اگر صبرکنی، غوره حلوا می شود.
- ۲- آشپز که دوتا شد، آش یا شور می شود یا بی غل.

خواهر گرامی سهیلا جان(رحیمی) شاگرد لیسه، مولانا هاتفی از
ولایت باستانی هرات!
سلام! از ارسال مطالب مقبولت تشکر. غونه، از آن را انتخاب
نموده به چاپ رسانیدیم:

پنج چیز هیچگاه سیر نمیشود

چشم از دیدن، دهقان از باران، حریص از جمع کردن مال، عاقل
از آموختن علم و من از خواندن رنگین کمان.

همکار گرامی خواجه الیاس الله حبیبی شاگرد صنف چهارم
لیسه، مولانا هاتفی ولایت هرات!
سلام! شعر انتخابی شما بسیار مقبول بود. آن را هدیه خوانده
گان عزیز می گردانیم.

اگر بردل گذاری همچو کشتی بار مردم را
به آسانی سفر بر روی دریا می توان کردن

پایان

خواهر گرامی حمیده جان محمد رفیق خان از لیسه، نسوان غبر
۱۲ خیرخانه!

سلام! اینک فکاهیات ارسالی. مهربانی نموده همکاری ات را
ادامه بده. صندوق پستی رنگین کمان در خدمت شماست.

ابر

پدر به پسر خود گفت: پسرجان برو بیرون که آسمان ابر است و
یا صاف، پسر می رود و پس از مدتی زیاد بر می گردد، پدر
گفت: پسر جان چرا اینقدر دیر کردی؟ پسرک: پدر جان آنقدر
برف به شدت می بارید که من نتوانستم ببینم که آسمان صاف
است و یا ابر.

بعچه چتل

روزی دو مادر در عقب مكتب منتظر بچه های خود بودند، یکی
از آنها رو به دیگری کرده و گفت: من نمی دانم چطور کنم پسرم
حین بازی کردن در مكتب بسیار کشیف می شود، مادر دومی
گفت: برو شکر کن که پسرت مثل پسر من خود را کشیف نمی
کند من دیروز در بین هفت بچه چتل بسیار به مشکل موفق شدم
تا پسرم را پیدا کنم.

خواهر گامی حمیراجان رفیقی!
سلام! فکاهی مقبول ارسالی شما را به نشر می رسانیم. باز هم
برای ما نامه بنویس و مطلب ارسال کن. موفق باشی.

دعای شاگردان

یک سال در یک مملکت خوشک سالی بود تمام مردم دعا میکردند
روزی یک مرد به مرد دیگر گفت: برویم تمام شاگردان مكتب را
بگوئیم تا بدرگاه خداوند(ج) دعا کنند تا خداوند(ج) دعای آنها
را قبول نماید باران کند مرد دومی گفت: اگر دعای شاگردان
مكتب قبول نمیشد تا حال هیچ معلم نمی بود.

خواهر گرامی ما بنیاچان رسول زاده شاگرد صنف ۵ (ب) لیسه،
ملکه جلالی، هرات در نامه، خوش می نویسند:

ای که با نامت جهان آغاز شد
نامه، من به رنگین کمان باز شد

درخت آرزو

دریک جنگل سرسبز، چند حیوان مهربان زندگی می کردند. آنها سنگ پشت، خرگوش، سگ و زاغ بودند. در جمله درختان جنگل یک درخت بنام درخت آرزو ها بود، روزی یک حیوان ناشناس به جنگل آمد. او به سنگ پشت گفت: تو می توانی پرواز کنی؟ به خرگوش گفت: تو می توانی آبیازی کنی؟ به سگ گفت: تو می توانی به درخت بالا شوی؟ و به زاغ گفت: تو می توانی داخل زمین خانه کلان بسازی؟

فردای آن روز همه حیوانات پیش درخت آرزو ها رفتند و حرفهای آن حیوان ناشناس را به درخت گفتند. درخت آرزو ها به آنها گفت: آن آرزو ها بر آورده نمی شود. چون خداوند به هر کسی یک استعداد و توانائی خاص داده است، زاغ پرواز می کند، خرگوش در زیر زمین خانه می سازد و سگ هم می تواند گاه گاهی آبیازی کند. پس هر کس را خداوند(ج) برای کاری آفریده است که باید به آن قناعت کند و زندگی خود را خوش و خرم بگذرانند.

پایان

دخت سکازردی

خیل وطنیه ڪل وطنیه

مساحت افغانستان

کشور اسلامی افغانستان که تقریباً در وسط آسیا قرار دارد یک کشور کوھستانی میباشد و چهار طرف آن خشکه است. مساحت آن ۴۵۲۳۵ کیلومتر سربع میباشد.

نر و لیتر نیز بندر بحری پکشود ما بندر کراچی می باشد
از کابل ۱۶۳۳ کیلومتر فاصله دارد.
نر دیک
توبن
بندر
بحری

دریای آم و

دریای آم بزرگترین دریای افغانستان است که ۲۵۰ کیلومتر طول دارد.

کوهستان

۱۰٪ حصة تمام مساحت افغانستان را کوهستان تشکیل داده است.

جهیل های افغانستان

۴ مون سیستان، ۴ مون هلمند، ۴ مون پوزر، ۴ مون هزار جهیل زرگول، جهیل چغقین، جهیل شوا، آب اساده غزنی

آب و هساوا:

افغانستان عمرز مداری آب دهی ای معمول می باشد. یعنی زیاد گرم و زیاد سرد است.

دائم کرہ زمین زیارت زیارت نہیں
یہ زمین نہ زمین نہیں
زمین کا

نامه‌ات رسید

نامه ات نامه ات رسید!

نامه ات رسید!

رسید!

نامه ات رسیدا

از دوستانیکه برای ما نامه و مطلب فرستاده اند نام برد و اظهار ممنونیت می نمائیم.

خطبی متعلم صنف هشتم، بنفسه جان حبیبی، فاطمه جان سروری، اینیا جان یوسفی، جاهد جان غفوری، روماجان، نجیب الله جان، لطیفه جان حیدری، سهیلا جان صدیقی متعلم صنف نهم (با)، فربیا جان متعلم صنف پنجم (ای)، هایده جان همتیان، سیمیه جان نبی زاده، اینیتا جان موزئی، الحام جان کاله زاده، شگوفه جان برومند متعلم صنف هشتم، زهرا جان جلیس، رحیمه جان متعلم صنف پنجم، فائقه همدئی متعلم صنف ششم، ریتا جان فروغ متعلم صنف پنجم، عبدالغئی جان اکبری، وینوس جان تیموری، سونیا جان نیازی متعلم صنف هفتم، اینیتا جان بنت حاجی فضل احمد متعلم صنف ششم، غلام قیس جان اکبری متعلم صنف دوم لیسه خواجه محمد تاکی، عبدالتواب جان محمدی متعلم صنف هفتم.

شاگردان لیسه: مهری ولايت هرات که رسم های مقبول و زیبا فرستاده اند:

فرهنگ جان، میناجان اختری صنف پنجم (ای)، یلدا جان، لطیفه جان، سیما جان، تمناجان میرگن متعلم صنف هفتم (ج)، اسما جان نبی زاده صنف دوم.

از لیسه: مولانا هاتفی ولايت هرات:

نازینین حبیب الله جان صنف پنجم (الف)، عزیزالله جان نامدار از صنف چهارم (ه)، لانت احمد جان از صنف پنجم (الف)، فردین جان محمدی وساعر جان روی شاگردان صنف ششم، احمد سعید حاجی قربان از کارته علیای مدرسه، هاتفی، احمد سورج جان ولد خیرمحمد شاگرد صنف چهارم الف، فرهاد جان، منصور جان نوری، دل آقا جان سروری شاگرد صنف ششم، سیدجان از صنف دوم، امیدجان ولد مومن شاگرد صنف چهارم، سوسن جان سروری صنف ششم (ج)، گلشن عزیز الرحمن جان صنف ششم، لیلاجان و عبدالله جان شاگرد صنف چهارم الف حمیدالله جان مجده شاگرد صنف چهارم (ه).

علقه مندان رنگین کمان محبوب شما نامه های خود را در صندوق پستی رنگین کمان که در مکاتب ایشان گذاشته شده اند اخذه اند. نامه ها بوسیله نمائینده، بنیاد انکشاپی سنایی SDF در ولايت هرات برای دیوارتمند نشرات رسید که از او سپاس فراوان داریم.

از لیسه: ملکه جلالی هرات:

فریبا جان عبدالعلی صنف چهارم، راضیه جان ایوبی صنف هفتم، لیلماجان ابراهیمی فرزند حاجی محمود خان از ناحیه دهم صنف پنجم الف، شیلا جان مبارز صنف ششم، راضیه جان بنت نوروز علی، سمیعه جان صنف پنجم، بهاره جان حکیم خان صنف پنجم، ساغر جان تاجیک و سونیا جان قاضی زاده صنف پنجم دال، سهیلا جان مبارز، فاطمه جان حبیب الله متعلم صنف چهارم، پروانه جان شهری، نرگس جان اکبریان متعلم صنف چهارم، اینیتا جان محمدی، جاهده جان محمدی، سوریه جان محمدی و سعیده جان محمدی متعلمهین صنف چهارم، شکیلا جان بنت حاجی نور محمد متعلم صنف دوم، فوزیه جان حبیبی صنف پنجم، سعیده جان بنت عبدالوحد متعلم صنف چهارم، زینب جان بنت محمد طاهر حقاف، محبوبه جان براتی متعلم صنف چهارم، افسانه جان ملکی، مرضیه جان متعلم صنف پنجم محبوبه هروی، مرجان جان، سویتا جان بشر دوست، نیکی جان، فرشته جان بنت عبدالظاهر متعلم صنف دوم، سیمیه جان متعلم صنف پنجم، نیلوفر جان بنت غلام غوث متعلم صنف چهارم، نصیره جان متعلم صنف دوم، شکریه جان متعلم صنف دوم، بنفسه جان، فریده جان ابراهیمی، لیلما جان متعلم صنف دوم، فرزانه جان و افسانه جان متعلمهین صنف دوم، بی بی گل جان سلطانی جان و فرشته جان یعقوبی شاگردان صنف چهارم، فاطمه جان نبی پور، شکیلا جان شاگرد صنف دوم الف، ساغر جان قاضی زاده، زهرا جان پوپل، سیمیه جان عظیمی شاگرد صنف سوم، مرجان جان عبدالرحیم خان، مریم جان فیض صنف ششم (ب)، میاگل جان شاگرد صنف دوم، خدیجه جان شاگرد صنف چهارم (ان)، فرحناز جان ابراهیمی، مهناز جان امیری شاگرد صنف سوم (ه)، فرزانه جان شاگرد صنف دوم (گ)، صفیه جان صفا، رویال جان جدید، سالز جان حکیمی، جمیله جان کوچک شاگرد صنف دوم (ج)، یاسمین جان اسماعیلی شاگرد صنف چهارم، سیمیه جان عظیمی شاگرد صنف سوم.

از لیسه: محجوبه هروی ولايت هرات:

سمیه جان بنت رجب علی، ثریا جان بنت عبدالرشید، هما جان بنت رحمان، اینیا جان بنت عزیز احمد، فرانگیز جان اخوان، ضیاگل شاه محمد و متاز جان عبدالصمد متعلمهین صنف پنجم (ز)، نظیفه جان

سوال شما

سوال: دخت راچا فلتر طبیعت می گویند؟

جواب: زیرا رخت گرد خاک را در خود رسوب
داره و باعث تصفیه هوا از آلودگی می گردد.

سوال: چرا درخت را
(شريان سبز) می نامند؟

جواب: درخت درجه حرارت
را کم ساخته و رطوبت نسبتی
را ۱۰٪ زیاد می سازد. از اين
سبب بنام شريان سبز یاد میگردد.

سوال: اگر درختان جنگلی قطع شوند
چه واقع میگردد؟

جواب: با قطع شدن درخت ها باران
مستقیماً به زمین می بارد و سبب آمدن -
سیلاب ها و این رفتن خاک روی آن میگردد.

ماين



سخن باصفا

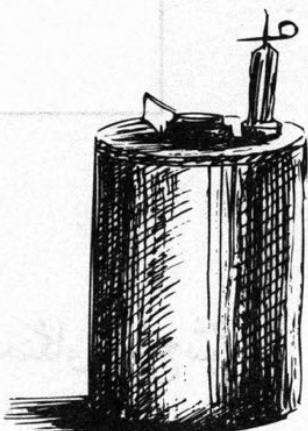
طفلکان نازنین خوشنوا
 يك سخن گويم شما را باصفا
 وقت بازي سوي کوه و باع و دشت
 هر کجا رفتيد بهر سير و گشت
 فکر بر سر، پاي بگذاري德 هان
 پيش پاي خوش هوشداريد هان
 يك بلايی در زمين پيدا شده
 باعث مرگ و مصیبت ها شده
 انفجارش مرگ مياورد پدید
 لعنت حق باد بر جنس پليد
 نام منحوش بگويم بهرتان
 ماين باشد دور باد از دست تان
 ارسالی: نصیر احمد احمدی متعلم صنف سوم،
 مدرسه مولانا هاتفي ولايت هرات

دشمن صحت و سلامتی و پیشرفت

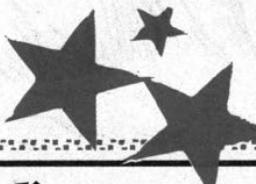
موجودیت ملیونها ماين به بحران اقتصادی و اجتماعی کشور
 جنگ زده ما افزوده و انفجار ماين در هر ساعت، فاجعه یی را در
 کنج و کنار مملکت ببار می آورد و خسارات زیادی از خود بر
 جاميگذارد.

موجودیت ماينها سبب:

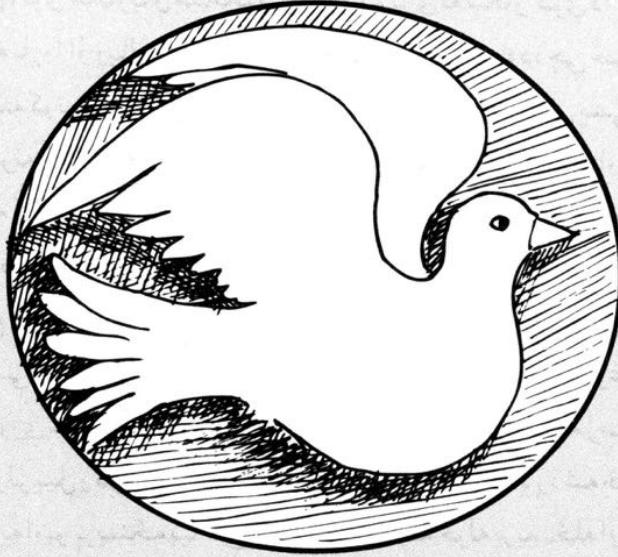
- * کشته و زخمی شدن کودکان، جوانان و پیرمردان میگردد.
- * باز سازی کشور ما را به موانع و مشکلات دچار میسازد.
- * از عودت مهاجرین به کشور و از جا به جای آنها در مناطق
مسکونی شهر ها و دهات میکاهد.
- * زمین های زراعتی لامزروع و بی حاصل باقی میماند و به
حفظ محیط زیست صدمه میرسد.
- * حیوانات از قبيل بز، گوسفند، گاو و جانوران وحشی تلف
میشوند.
- * فعالیتهای اقتصادی و پیشرفت کشور به موانع دچار
میگردد.



ماين بین اطفال و کلان سالان فرق نمی گذارد. گذاشتن ماين
 مداخله و تجاوز صريح بر حقوق بشر است. ماين يك مصیبت
 بشری است. بیائید ماينها را از بین ببریم.



سپینه کوتراه



دیره نیکمرغه یم چې په داسې خپ او سپیره خور کښې په خوند دور او مزه ناک بشکار را پیښه شومه: زیاته به یې کړه: دا نن شپه به په مورډ په خپل غار کښې خومره هوسا او خوشاله تیسه سی. که دا کوتره په لاس نه واي راغلې نو مجبور وو چې شپه مو په لوره سبا کړي واي. حيله ګرې ګيدري له ئاخان سره په زړه کښې دغه دول د خوبنۍ او غرور نه ډکې خبرې کولې. د کوتري نيم ئاخان د ګيدري په خولي کښې ودا چې د کوتري اجل نه و راغلې او خورئې نوري یې په نېړۍ کښې او به او خواپد پاتې ووژر یې په زړه کښې تېر شول راشه دغې خپ او وړي ګيدري ته دوکه ورکړه او وړي غولوه او خپل ئاخان یې له شرنه وژغوره نو ګيدري ته یې په خوره لهجه وویل: که ربستیا در ته ووايم په تهولو لویوا او ورو خناورو کښې ګيدري پر ما ګرانه ده. د ګيدري هوښياری او بشکلامې خوبنۍ، زده خورئو راهیسي ناروغه یمه تا په خپلو ستړگو ولیدل کله چې د نورو کوترو پر تا ستړګې ولګيدلي تولی ستا له ویرې له خور نه والو تلې او دا څکه چې د هفوی له تاسره مبنه نشته؛ زده چې له تا سره مینه لړ؛ ستا راتلو ته مې لاري خارلي. سپینه ناروغې کوتري خپلې خبرې او ردې کړي: زده هسي هم ناروغه یم، د ناروغتبا له لاسه مرمه، بهه شو چې ته راغلې او وړي خورې، دا چې زده خوشې خاورې شم او یا مې چینجې خورې بنه او غوره داده چې ته مې خورې خوزما یوه

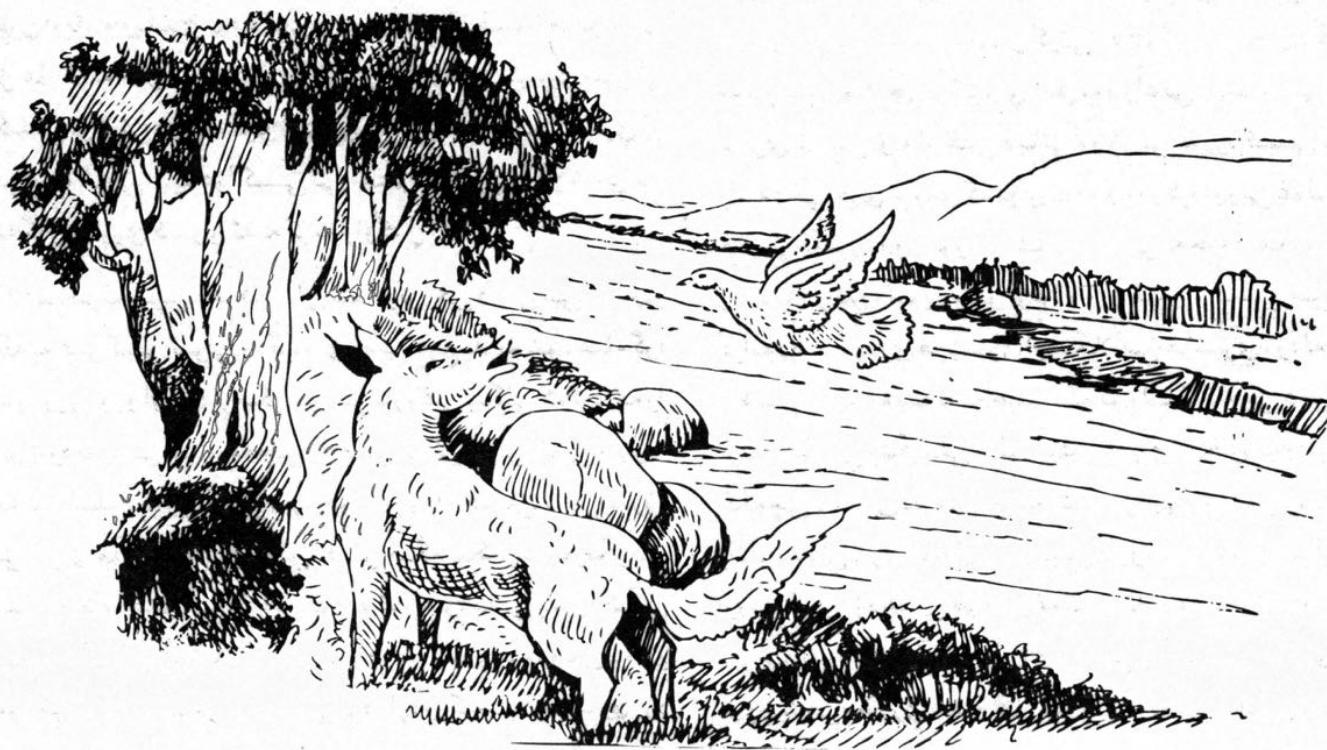
بود ورغه چې د پسلی د بنکلی موسم شپې او ورئې وې او هري خواته تازه هوا او خورې ورمې او نغمې چلیدلې، د لوی کلې نه لړ وړاندې په لوی خور کښې د مني او به په خپو، خپو او خوند، خوند په شور او زور بهيدلې. د خور په دواړو خواوو کښې لوی، لوی او راندہ کښونه او غتني، غتني تېږي ئخای پر خای شوي وې چې د خور طبیعی بشکلا او بشابست یې نور هم زیات کړي و. د دغه کتموا تېږو له پاسه تورې، برګې، شنې، نصوارې او سپینې کوتري خورې ورمې ناستې وې د خور د او بوله خور او شور سره یو خای یې غومبر کاوه او په خورو او زړه وړونکو سندرو د خور د خپانده او د رنوا بود ننداري او د خپل آزاد ژوند ستاینه یې کوله او د پسلی بنکلی او رنګين طبیعت یې مانځه. د دغه کوترو په سیل کښې یوه بنکلی سپینه کوتره یو خنه ناخه ناروغه ود خور د یو کت د پاسه ناسته وه او سر یې په وزړونو کښې اینې و د دغې بنکلې ناروغې کوتري له خولې نه د غومبر او سندرو پر خای نري زکير وي پورته کيدل. په داسې حال کښې چې د لور مازې ګر وړانګو خپل وزړونه د خپانده او رنبو او بولپاسه غږو لې وو له ورایه یوه خړه ګيدري بشکاره شوه. ګيدري غوبنېتل چې په دیر مکرورو، وروخان کوترو ته را نژدي کړي په بولې او باندې توب کړي وې نیسي او خپلوبچو ته یې خپل غار ته له ئاخان سره یوسې. د کوترو چې پر خړي ګيدري ستړګې ولګيدلي نو تولې د حيله ګرې ګيدري په شوم او بد نیټ پوه شوې ژر د خور نه والو تې او په هوا کښې یې اميلونه جوړ کړل او لاندې یې حيله ګرې او وړي ګيدري ته په کر که راوکتل.

له بدہ مرغه سپینه بنکلې ناروغه کوتره چې د ناروغې دردونو کلکه په غیر کښې نیولې ود ګيدري ته یې هیڅ پام نه شو. هيله ګره ګيدري ورو، ورو او په دیر مکر سپینې ناروغې بنکلې کوتري ته را نژدي شود توب یې کړ او هغه یې په خپلې ناولې خولې کښې ونیوله حيله ګرډ ګيدري په زړه کښې دیره خوشاله دله خوبنې نه یې په زړه کښې ګورې ماتولې او ویل به یې: دا نن خنګه نیکمرغه مازې ګردې نصیب په خه بختور بشکار اوړولم. له ئاخان سره به یې په زړه کښې تېر شول د کوتري غوبنې دیره خوره او مزدناک وې څه ژوندې یې چېلوبچانو ته ٻوسم هر یو ته به یې لړه، لړه ورکرم. په ربستیا چې زه

د سترگو لاندی می و نیسه چی زما دالوتلو ویرددی له زرده و وزی،
زه ناروغه یه، د الوتلو توان او وس نه لرم.

گیدری د سپینی ناروغی او بشکلی کوتري دغه خوردی او غوری
خبری ومنلي زرد خورد رنبو او بوته ورنزدی شود، کوتره بی په خپل
مخکی کښینوله او د سپینی کوتري له وينا سره بی د خپلی خولی په
پریمنخلو لاس پوری کړ، سپینی کوتري بیا هم له جالاکۍ او
هوبنیاری نه کار واخیست او حیله ګری ګیدری ته بی وویل: ددی
لپاره چې دیره نیکمرغی او پوره ثواب دې په برخه شي او زما غونبه
درته د تبرک نښه او توهه و ګرځی نو تهول شوندک دې ترستر ګرو
پوری په دغورنبو او بوب کښي و ربکتکه کړه دا او به هم د یوې بزرگی
چېنی او به دی ستا په نیکمرغه کولو کښي له تاسره مرسته کوي د
ګیدری له دماغ نه هوبنیاري و تبنتیده د کوتري له سپارښتنی سره
سم بی خپل شوندک ترستر ګو پوری په او بوب کښي ننه ويسته،
سپینی کوتري له دغه وخت او فرصت نه استفاده و کړه د ګډری په
سترگو کښي او به نتوې سپینه کوتره بی له یاده ووته، سپیني
کوتري خپل وزرونه خواره کړل، والوته او پر ګیدری بی غږ و کړد
چاچي خوله او لاسونه د نورو په وینوسرو وي هفه هیڅکله نه
پاکېږي، سپیني کوتري خپل خان نورو کوترو ته ورساوه، ناروغی
ې هیره شوه، ګډرہ د او بوبه غاړه حبرانه ولاړدود، کوتري او خپل
خانته په غوشه وه او بوبه به بې و کتل خپلله خیره بهورته ترستر ګرو
شوه په زړه کښي به بې تیره شول هسي خلک واي چې ګـ دړه
هوبنیاره او خيرکه ده.

خبره د منه او عمل پري و کړه ستا پکښي ګټه او خير دی ګډرہ چویه
خوله ودا او له دې ويرې بې خوله نه بېرته کوله چې سپینه کوتردې بې له
خولي نه وانه لوزي د سر په بنورولو بې تري د خير او ګټي د خبری
پوبښنه وکړه: سپیني کوتري زیاته کړه زه په یوې بزرگي او ستا
کورنې پوري تېرلي او اړد لرم. تا ته به هم د ددې خبرې پته وي چې
لوی، لوی بشکاريان هیڅکله سپیني کوتري نه بشکار کوي دا کار
ورته ناروا او ویال بشکار کړی یا په دواړو سترگو رندېږي او یا ې پښي او
لاسونه ګوزن وهی او شلېږي او په دغسې نورو دول، دول ګړاوونو
اخته کېږي. زه دانه وايم چې ته ګوندي ما مه خورد زما په خورلوا ستا
غاره ده بشکارول، زما خورلوا او بشکارول تا ته روادي تا ته زما خورل
هیڅ دول زیان او تاوان نه رسوي، څکه چې زه ناروغه یمه د جورې دو
غه مې نشته خوشی چې خاورې شم او یا مې پیشواو کارغان
و خورې بشه داده چې ته مې و خورې مخکښي له دې چې ته زما په
خورلوا پیل و کړې یو خل د دغه خورلوا هغورنبو او بوبه لارډ شه خوله
دې په او بوبه پریمنځه بیا مې و خوره که تا خپله خوله پریمنځله او بیا
دې زه و خوره نه خوله به دې خوره او بختوره شي په راتلونکي
وخت کښي چې ته هر شئ خورې د شاتو غوندي به درباندي خور
لکي. او بوبه ورځ به بشکاره درباندي نه تیرېږي. خوا مخوا به
دې د بوشی بشکارول په برخه کېږي. سپیني کوتري ګډری ته دا هم
وویل: کله چې ته خپله خوله پریمنځي ما خپلی مخې ته کښینوها او



نامدارانیکه نباید فراموش شوند

استاد بدبیت اب

۱۳۴۷ - ۱۲۷ هـ

حاجم استاد عبد الحق بتبیاب عالم، فاضل و لطیف
محبوب کشور: پسر ملا عبد الواحد عطاری باشد عمر
شرف شاز در خدمت معارف دادلاد وطن
گذشتانده و تیله اتفاقی ری یو ما زد راز طرف پوئین
کابل اخذ نموده بورزید آثار روز شنیدن در قالب نثر و شعره
یادگار مانده است. روشن شاد.

غلام سرور دهقان

۱۳۶۲ - ۱۲۹۸ هـ

این شاعر، خطاط و عارف گرانایی پسر میرزا محمد
اعظیم درده بودی کامل سکوت
داشتند، کارهای اداری دولتی را نز انجام داده ندا
دیوان اشعار شان بنام «مرععه دهقان» چاپ شده
است. جنت جایشان باشد.

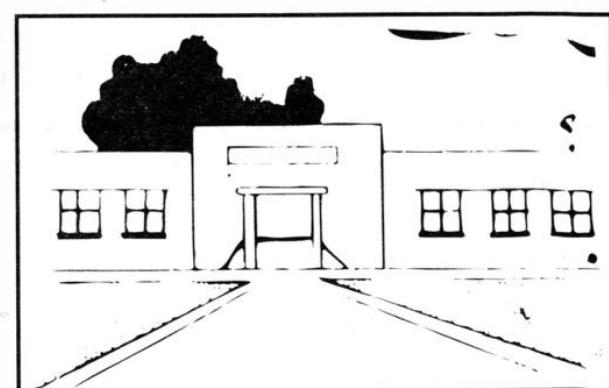
عبدالعلی مستعفی

۱۳۵۷ - ۱۲۵۷ هـ

پسر ملا رمضان و از سخنواران چهره دست زمان
ایم حبیب‌الخان و به زبانه ایرانی دری دیشتو شعری
سرود داشتار زیادی لذ خود بجا مانده. روح شان شدید

مكتب

امن است و امان به کار مكتب
بیرون مرد از حصه ار مكتب
ذلت ز جهان دگرنه بیسی
ای یافته اعتبار مكتب
با طفل بر شک شد روان
باز این دل برقه ار مكتب
یار ب نزد ز یاد هرگز
هر چیزی دیاد کار مكتب
از: شاعر رازای عرب‌العلی مستعفی



ز که په ز په آیینه ده

علاقمندان عزیز مجله ما در کشور کانادا میتوانند از آدرس ذیل مجله رنگین کمان را بدست بیاورند:
Kabul Farm Supermarket, 55B Beverly Hills Drive, Toronto, CANADA Tel: (416) 245-7679

Standard Chartered Bank

35 Shahrah-e-Qaid-e-Azam Peshawar, Pakistan

Sanayee Development Foundation (SDF)

Account : in Rs. 01779842301 in US\$: 01779843162

آدرس بانکی:

- لطفاً کارت اشتراک را خانه بُری نموده و آن را با پول تعیین شده به آدرس های ما بفرستید.
- آدرس تان را مکمل، دقیق و خواناً بنویسید.
- باشندگان شهر پشاور جهت تکمیل مراحل شخصاً با اداره، مجله در تماس شوند.
- کسانیکه در خارج از شهر پشاور زندگی می کنند لطفاً پول خود را به آدرس بانکی داده شده ارسال و رسید آنرا با کارت اشتراک به آدرس پستی مجله بفرستند.

حق الاشتراك مجله رنگين کمان

اشتراک ۳ ماهه	اشتراک ۶ ماهه	اشتراک سالانه	در داخل کشور :
۲۴ افغانی	۴۸ افغانی	۹۶ افغانی	شاگردان مکاتب
۴۸ افغانی	۹۶ افغانی	۱۹۲ افغانی	موسّسات، ادارات دولتی و افراد
			قیمت یک شماره برای شاگردان مکاتب ۸ افغانی و برای موسّسات و افراد ۱۰ افغانی
			در پاکستان :
۳۰ روپیه پاکستانی	۶۰ روپیه پاکستانی	۱۲۰ روپیه پاکستانی	شاگردان مکاتب یک شماره (۱۰ روپیه)
۶۰ روپیه پاکستانی	۱۲۰ روپیه پاکستانی	۲۴۰ روپیه پاکستانی	موسّسات، ادارات دولتی و افراد (۲۰ روپیه)
۴۰ روپیه پاکستانی	۹۰ روپیه پاکستانی	۱۸۰ روپیه پاکستانی (شاگردان مکاتب) ...	داخل پاکستان از طریق پستی (موسّسات)
۱۲۰ روپیه پاکستانی	۲۴۰ روپیه پاکستانی	۴۸۰ روپیه پاکستانی	داخل پاکستان از طریق پستی (موسّسات)
۱۰ دالر امریکایی	۲۰ دالر امریکایی	۴۰ دالر امریکایی	کشور های آسیایی
۱۵ دالر امریکایی	۳۰ دالر امریکایی	۶۰ دالر امریکایی	کشور های اروپایی، امریکایی، استرالیایی و افریقایی

لطفاً این آدرس ها را با خاطر بسیارید!

آدرس دفتر کابل : کوچه جرمن کلب، چار راهی حاجی یعقوب، شهرنو. تیلفون: ۳۲۴۷۷۴

آدرس دفتر هرات : باغچه شغال، جاده مخابرات، شهرهرات. تیلفون: ۲۲۲۶۲۷

آدرس دفتر پشاور :

۳. مکتب ابتدائیه سعدیه یا کورس لسان انگلیسی کابل سنتر بخش انان آبدره رود عقب مرکز فرهنگی اسلامی افغانستان.

۲. کورس عالی لسان انگلیسی کابل سنتر اورکزی پلازه، یونیورستی تاون چوک پشاور، پاکستان تیلفون: ۸۴۲۱۵۵ - ۹۱ - ۹۲

۱. بنیاد اکشافی سنانی (انستیتوی تعلیمی و آموزشی سنانی) یونیورستی تاون، رحمان بابا رود، پشاور پاکستان
نمر خانه: F-10-A G.P.O Box # 73 تیلفون: ۹۲-۹۱-۸۴۲۱۶۵

اسم و تخلص :
آدرس مکمل :

چگونه میخواهید مجله را بدست آرید؟

۱ - خود تان از اداره، مجله آنرا تسلیم میشود؟

۲ - به اداره، مکتب تان ارسال گردد؟

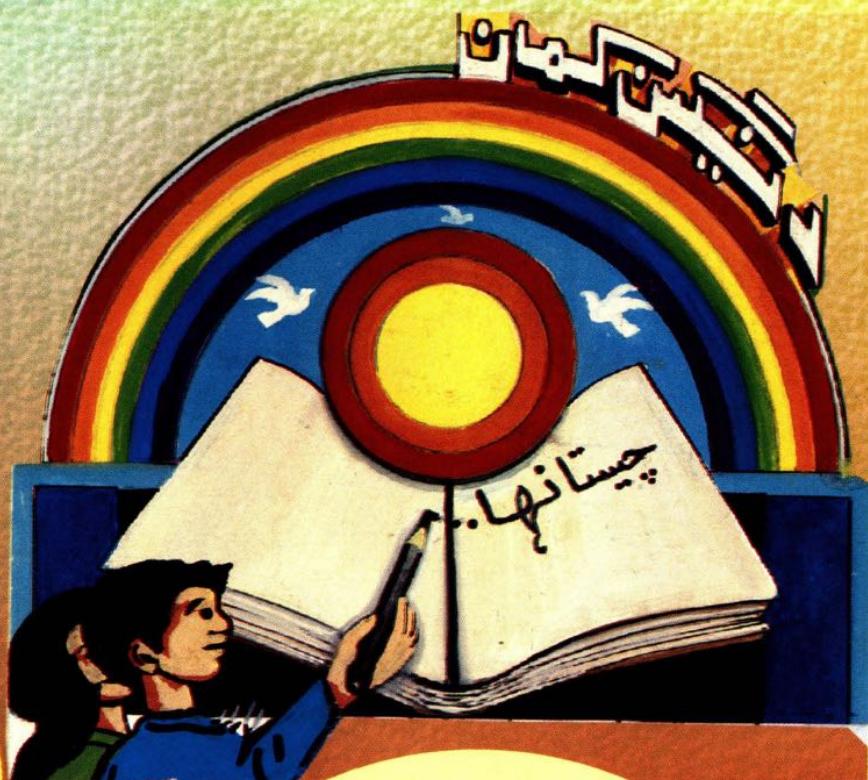
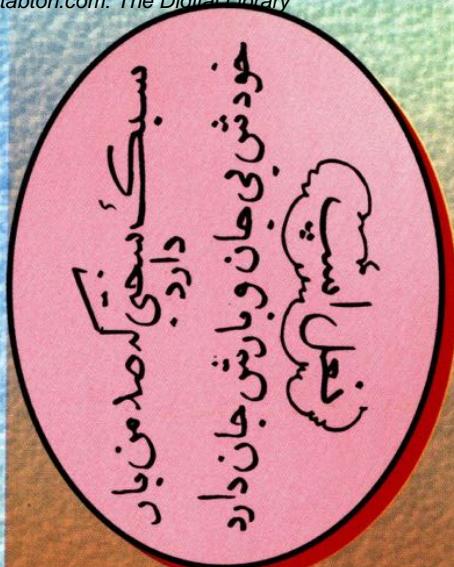
۳ - از طریق پست؟

۴ - توسط شخص ارتباطی؟



کارت
اشتراک
مجله رنگین
کمان





A circular illustration featuring Persian calligraphy in black ink on a light background. The text is arranged in three main sections: a large section on the right, a smaller section at the bottom left, and a larger section at the top left. A stylized, rounded cloud or mountain shape is positioned in the center-right area, partially overlapping the text. The overall style is artistic and decorative.

چیست آن مهی و کسرخ و سفید
که بودجای آن همه سر بید
جلوه های میدهد سر بازار
عاشق بوی اوجوان و موی سفید

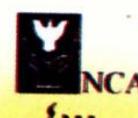
FUNDED-



SDF



200



Children at Risk

1

مراجع مقاله

میانسل
PK
6878.45
89. ر
۱۸/۱۹۲



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library